به نام خدا

تعلیمات ادیان الهی و اخلاق (۱)

(بخش مشترک)

ویژهٔ اقلّیت‌های دینی

(کلیمی، زرتشتی، مسیحی)

پایهٔ دهم

دورهٔ دوم متوسطه

۱۳۹۶

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

نام کتاب :	**تعلیمات ادیان الهی و اخلاق (۱) ـ ویژهٔ اقلیت‌های دینی ـ پایهٔ دهم ـ ۱۱۰۲۲۸**
پدیدآورنده :	**سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی**
مدیریت برنامه‌ریزی درسی و تألیف :	**دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری**
مدیریت آماده‌سازی هنری :	**ادارهٔ کلّ نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی**
شناسه افزوده آماده‌سازی :	**لیدا نیک‌روش (مدیر امور فنی و چاپ) ـ شهرزاد قنبری (صفحه‌آرا)**
نشانی سازمان :	**تهران : خیابان ایرانشهر شمالی ـ ساختمان شمارهٔ ۴ آموزش و پرورش (شهید موسوی)** **تلفن : ۹ـ۸۸۸۳۱۱۶۱، دورنگار : ۸۸۳۰۹۲۶۶، کد پستی : ۱۵۸۴۷۴۷۳۵۹** **وبگاه : www.chap.sch.ir و www.irtextbook.ir**
ناشر :	**شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران : تهران ـ کیلومتر ۱۷ جادهٔ مخصوص کرج ـ خیابان ۶۱ (دارو پخش) تلفن : ۵ـ۴۴۹۸۵۱۶۱، دورنگار : ۴۴۹۸۵۱۶۰،** **صندوق پستی : ۱۳۹ـ۳۷۵۱۵**
چاپخانه :	**شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران «سهامی خاص»**
سال انتشار و نوبت چاپ :	**چاپ دوم ۱۳۹۶**

کلیهٔ حقوق مادی و معنوی این کتاب متعلق به سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش است و هرگونه استفاده از کتاب و اجزای آن به‌صورت چاپی و الکترونیکی و ارائه در پایگاه‌های مجازی، نمایش، اقتباس، تلخیص، تبدیل، ترجمه، عکس‌برداری، نقاشی، تهیه فیلم و تکثیر به هر شکل و نوع بدون کسب مجوز ممنوع است و متخلفان تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.

شابک ۹-۰۱۰۶-۰۵-۹۶۴ ISBN 964-05-0106-9

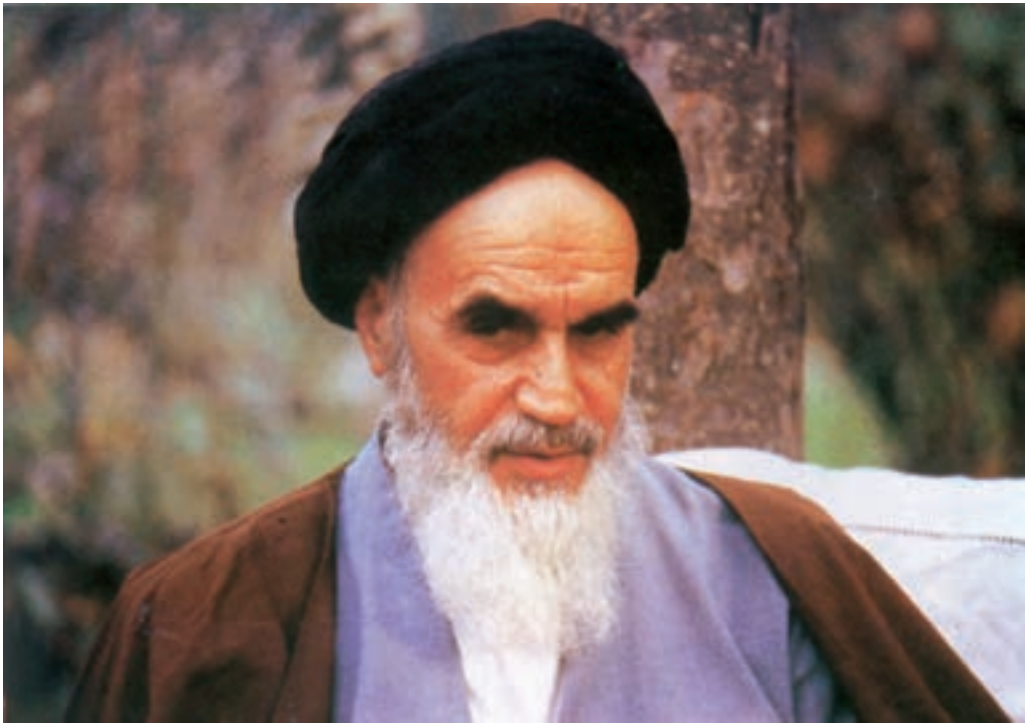

اسلام اقلّیّتهای مذهبی را احترام گذاشته است. اسلام اقلّیّتهای مذهبی را در مملکت ما محترم می‌شمارد. این مملکت مال همهٔ ماست.

امام خمینی «قدّس سرّه الشّریف»

-

معلّمان محترم، صاحب‌نظران، دانش‌آموزان عزیز و اولیای آنان می‌توانند نظر اصلاحی خود را در بارهٔ مطالب این کتاب از طریق نامه به نشانی تهران - صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۴۸۷۴ - گروه درسی مربوط و یا پیام‌نگار (Email) talif@talif.sch.ir ارسال نمایند.

دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطهٔ نظری

فهرست

بخش اوّل ـ خداشناسی

درس اوّل: پایه‌های مکتب ۲
درس دوم: راه‌های خداشناسی ۱۱
درس سوم: نظم چیست؟ ۱۸
درس چهارم: شگفتی‌های آفرینش ۲۵
درس پنجم: برهان نظم ۳۷
درس ششم: خدا در آیینه‌ی فطرت ۴۸
درس هفتم: صفات خدا ۵۷

بخش دوم ـ خودسازی

درس هشتم: نیازهای انسانی ۶۷
درس نهم: خودخواهی ۷۵
درس دهم: مبارزه با خودخواهی ۸۳

دانش‌آموزان عزیز سلام بر شما

انسان وقتی به سنّ رشد و بلوغ می‌رسد و گام در میدان زندگی و فعالیت مستقل می‌نهد، ناگزیر باید برای خود هدفی برگزیند. اگر انتخاب هدف از روی ناآگاهی و سهل‌انگاری باشد، در نشیب و فرازهایی که خواه ناخواه در سراسر زندگی پیش می‌آید، متزلزل شده و ایمان خود را نسبت به‌آن هدف از دست می‌دهد و به‌دنبال آن، قدرت حرکت از او گرفته می‌شود. چنین فردی دچار بحران‌های عمیق فکری و روحی شده و نمی‌تواند زندگانی سعادتمندانه‌ای داشته باشد. علاوه بر آن، کسی که به علّت ناآگاهی و سهل انگاری یا انواع تعصبات ناروا، در انتخاب هدف راه را به‌خطا می‌رود، سرمایه‌ی عمر را در راه رسیدن به هدفی باطل از دست می‌دهد و از سعادت جاودانی محروم می‌شود. پر واضح است که متاع عمر دوبار در اختیار کسی قرار نمی‌گیرد و عبور کسی از این سرای مکرر نمی‌شود تا یک بار تجربه اندوزد و بار دیگر اندوخته‌ها را به‌کار بندد. بنابراین، باید در مرحله‌ی انتخاب هدف و راه رسیدن به‌آن، از روی دقّت و هوشیاری و براساس عقل و آگاهی عمل کرد و این قدم اوّل را در میدان زندگی با متانت و استواری برداشت تا بتوان از سرمایه‌ی گرانبهای عمر بهترین استفاده را به‌عمل آورد.

با توجه به اهمیت این انتخاب است که پیامبران الهی اجازه نداده‌اند کسی اصول دین و مسائل اساسی آن‌را از روی تقلید کورکورانه بپذیرد. مثلاً اگر کسی خدا یا جهان آخرت یا اصل نیاز به پیامبران را از روی تقلید بپذیرد، از او پذیرفته نیست بلکه هر کس به تناسب رشد فکری و توانایی‌های خود، باید از روی دلیل و منطق دست به انتخاب بزند و ایمان او حتی‌المقدور متکی بر آگاهی، تدبّر و از روی یقین باشد. از این‌جا می‌توان به نقش حیاتی علم و آگاهی در زندگی انسان پی برد. زندگانی سعادتمندانه جز در سایه‌ی علم و آگاهی به‌دست نمی‌آید. در ظلمت جهل و ناآگاهی، جز گمراهی و غفلت چیز دیگری یافت نمی‌شود. از این‌رو، باید در تحصیل علم و آگاهی هرگز از پای

ننشست و از مشکلات و سختی‌های آن هراسی به دل راه نداد. کسانی که لذّت درک حقایق را چشیده‌اند، هرگز دست از تحصیل علم برنداشته‌اند. زمانی که این علم مربوط به اساسی‌ترین مسائل زندگی انسان از قبیل مبدأ و معاد، هدف از خلقت و ... می‌شود، اهمیّت آن بیشتر و بیشتر می‌شود.

در بخش اوّل این کتاب به یکی از اساسی‌ترین مسائل زندگی انسان خواهیم پرداخت، مسئله‌ای که هیچ امری از نظر ارزش و اهمیت به‌پای آن نمی‌رسد. این مسئله، «خداشناسی» است. در بخش دوم درباره‌ی «خودسازی» و راه رسیدن به کمال معنوی سخن خواهیم گفت. این بحث نیز جایگاه مهمی در برنامه‌ی زندگی انسان دارد و ره توشه‌ی اصلی سعادت جاودان را مشخص می‌کند.

امید است آشنایی با این مطالب و تعمّق و تفکّر در آن‌ها، ما را در انتخاب هدف و راه رسیدن به آن، یاری کند و بر آگاهی‌های ما در این زمینه بیفزاید.

محتوای هر درس، در این کتاب، شامل متن درس، فعالیت و سؤال‌های پایانی است. در هنگام تدریس، دبیر محترم، علاوه بر این‌که متن را توضیح می‌دهد، از شما می‌خواهد که با مشارکت و همکاری با سایر همکلاسی‌های خود، آن‌چه را که در فعالیت‌ها خواسته شده انجام دهید و نتیجه را در کلاس عرضه کنید. انجام این فعالیت‌ها بخشی از نمره‌ی مستمر شما را تشکیل می‌دهد. سؤال‌های پایانی را نیز در منزل انجام داده و در جلسه‌ی بعد در کلاس ارائه دهید. بنابراین ارزشیابی مستمر شما عبارت است از :

۱ــ پرسش‌های دبیر از متن درس

۲ــ انجام فعالیت‌های داخل متن

۳ــ انجام تمرین‌های پایانی و به‌خاطر سپردن پاسخ سؤال‌ها

۴ــ انجام کارهای فوق برنامه، مانند ارائه مقاله، انجام پژوهش و ارائه یک کار هنری و ادبی

خداوند یار و نگهدار شما باد

بخش اوّل

خداشناسی

درس اوّل

پایه های مکتب

هر یک از ما گاه و بیگاه نگاهی به زندگی خود داشته و درباره‌ی آن اندیشیده ایم. در هنگام تفکر، سؤال هایی برای ما پیش آمده که ما را وادار به تأمل بیشتر یا مشورت با دیگران کرده است.

آیا برخی از آن سؤال ها را به‌خاطر دارید؟

راستی؛ مهم‌ترین سؤالی که باید در زندگی خود بدان پاسخ دهیم چیست؟

قبل از خواندن درس آن سؤال را برای خود یادداشت کنید و آن‌گاه به مطالعه‌ی درس بپردازید.

اگر شما تصمیم بگیرید که چند روزی را برای گردش و تفریح، به یکی از شهرهای زیبای داخل کشور مسافرت کنید، برای برخورداری هرچه بیشتر از امکانات آن شهر، نیازمند پاره‌ای اطلاعات و معلومات هستید. مثلاً باید بدانید که از چه راه‌هایی می‌توان به آن‌جا سفر کرد و هر یک از این راه‌ها چه امتیازاتی دارند. آب و هوای آن‌جا چگونه است و آیا دارای گردشگاه‌های زیبا و آثار باستانی و ... است، یا نه؟ اگر چنین آثار و امکاناتی را داراست، در کدام بخش شهر واقع‌اند و چگونه‌اند و مهم‌ترین آن‌ها کدام است؟ و اصولاً باید نخست از خود بپرسید که چرا از میان تمام شهرها، شهر مورد نظر را برای مسافرت برگزیده‌اید، که بی‌شک این گزینش، بدون استثنا در رابطه با اطلاعات و آگاهی‌هایی بوده است که از قبل داشته‌اید.

برنامه‌ریزی شما برای اقامت در این شهر، بسته به شناختی است که نسبت به آن امکانات دارید، به‌طوری که با کاهش و افزایش آگاهی، برنامه‌ریزی شما نیز دستخوش تغییر و دگرگونی خواهد گردید.

از همین مثال ساده، به‌خوبی می‌توان دریافت که لازمه‌ی انتخاب هدف و سپس برنامه‌ریزی برای رسیدن به آن، داشتن شناخت و آگاهی است.

با این ترتیب، می‌توان گفت : در همه‌ی کارهایی که به اراده‌ی خود و براساس عقل و تدبیر انجام می‌دهیم، همواره سه عنصر «**آگاهی**»، «**هدف**» و «**برنامه**» وجود دارد و میان آن‌ها رابطه‌ای محکم برقرار است.

تطبیق

آیا سه عنصر «آگاهی»، «هدف» و «برنامه» در کلّ زندگی نیز وجود دارد؟ چگونگی آن را توضیح دهید.

جهان‌بینی و ایدئولوژی

شناخت و آگاهی هر فرد نسبت به جهان هستی **جهان‌بینی** نام دارد. هدف، برنامه و راه و روشی که در جریان زندگی برای خود انتخاب می‌نماییم، نمایانگر **ایدئولوژی**[1] ماست.

بنابراین، جهان‌بینی یعنی برداشت و شناختی که هر کس نسبت به جهان و واقعیت‌های آن دارد و مجموعه‌ای است از آگاهی‌های ما نسبت به جهان هستی و از جمله انسان. در صورتی که ایدئولوژی عبارت است از راه و روشی که در عرصه‌ی جهان برای خود برمی‌گزینیم.

جهان چگونه جهانی است؟ آیا تنها جنبه‌ی مادی دارد یا علاوه بر طبیعت مادی، جهان دیگری نیز وجود دارد؟ آیا جهان را خالقی هست یا بی‌نیاز از آفریننده می‌باشد؟ آیا برای جهان سرانجامی نیز هست؟ و اگر هست، این سرانجام چگونه است؟ انسانی که در این جهان زندگی می‌کند چگونه موجودی است؟ دارای چه ویژگی‌ها و چه استعدادها و توانایی‌هاست؟ و ... این‌ها همگی از موضوعات مربوط به جهان‌بینی بوده و پاسخی که به این سؤالات و سؤالاتی از این قبیل می‌دهیم، **جهان‌بینی** ما را تشکیل می‌دهد.

امّا این‌که چه هدفی را باید برای خود برگزید؟ و از چه راهی باید رفت؟ چه کارهایی را باید انجام داد و چه کارهایی را نباید انجام داد؟ چه چیزی خوب است و چه چیز بد؟ چه چیزی خیر است و چه چیز شر؟ پاسخ‌هایی که در برابر این سؤالات داده می‌شود بازتابی از چگونگی ایدئولوژی ماست.

بنابراین، جهان‌بینی مجموعه‌ای است از «**هست**»ها و «**نیست**»ها. حال آن‌که ایدئولوژی مجموعه‌ای است از «**باید**»ها و «**نباید**»ها. جهان‌بینی جهان هستی را می‌شناساند، امّا ایدئولوژی تکلیف ما را در این جهان روشن می‌کند. جهان‌بینی تصویری از جهان در اختیار ما قرار می‌دهد، امّا ایدئولوژی راهنمای عمل ماست.

۱ــ باید توجه داشت که اصطلاحاتی از قبیل «جهان‌بینی» و «ایدئولوژی» به معانی مختلف به‌کار رفته‌اند. امّا رایج‌ترین کاربرد آن همان است که در متن درس به آن اشاره گردیده است. ایدئولوژی به دو معنای خاص و عام به‌کار می‌رود. ایدئولوژی به‌معنای خاص، مجموعه‌ای است از ارزش‌ها و تکلیف‌ها، بایدها و نبایدها (نظام ارزشی) و به مفهوم عام، معادل با اصطلاح «مکتب» است. در بحث‌های دقیق علمی ایدئولوژی به‌معنی خاص آن که در متن اشاره شده است به‌کار می‌رود اگر چه در مکالمات روزمره در معنای دوم به‌کار می‌رود.

ذکر نمونه

سه عبارت درباره‌ی جهان که بیانگر «هست»ها باشد و سه عبارت که بیانگر «باید»ها باشد، بنویسید.

۱ـ	۱ـ .....
.....	.....
۲ـ	۲ـ .....
.....	.....
۳ـ	۳ـ .....
.....	.....

مکتب و نگرش مکتبی

مجموعه‌ی جهان‌بینی و ایدئولوژی، مکتب ما را تشکیل می‌دهد یعنی هر مکتبی دارای دو جزءِ اساسی است : جهان‌بینی و ایدئولوژی. جهان‌بینی هر مکتب نشان‌دهنده‌ی شناختی است که آن مکتب از جهان هستی دارد و ایدئولوژی هر مکتب بیانگر هدف و راه و روش عملی است که آن مکتب به پیروان خود پیشنهاد می‌کند.

رابطه‌ی جهان‌بینی و ایدئولوژی

در مثال قبل گفتیم که : اگر شما تصمیم بگیرید که چند روزی را در شهری مورد نظر سپری کنید، هر اندازه اطلاعات و آگاهی های شما نسبت به آن شهر و امکانات موجود در آن (از قبیل موزه‌ها، گردشگاه‌ها، کتابخانه‌ها و غیره) بیشتر و دقیق‌تر و صحیح‌تر باشد، به همان اندازه بهتر می‌توانید تصمیم بگیرید که در عرض این چند روز از وقت خود چگونه استفاده کنید.

در مورد زندگی انسان در این جهان نیز چنین است. هرچه جهان‌بینی ما عمیق‌تر و صحیح‌تر باشد، انتخاب هدف و راه و روشی که بتواند ما را به سعادت حقیقی برساند (ایدئولوژی) عمیق‌تر و کامل‌تر خواهد بود. در صورتی که اگر جهان‌بینی انسان ناقص باشد یا منطبق بر حقایق نباشد، آدمی در انتخاب هدف و راه و رسم زندگی دچار لغزش و خطا خواهد گردید و چه بسا که به علت ناقص و محدود بودن آگاهی و شناخت، حتی از خطای خود نیز غافل گردد و نسبت به لغزش خویش نیز بی‌خبر مانَد.

با این بیان، **می‌توان گفت که: قبل از هر چیز، هر فردی باید در به‌دست آوردن یک بینش درست نسبت به جهان بکوشد و جهان‌بینی خود را بر پایه‌های محکم استوار گرداند.** بنابراین، قبل از این‌که درباره‌ی چگونگی زندگی فردی و اجتماعی به بحث و گفت‌وگو بنشینیم، یا به مطالعه در مسائل اخلاقی، سیاسی، اقتصادی و غیره بپردازیم، نخست باید به بحث در پیرامون مسائل اساسی جهان‌بینی بپردازیم؛ زیرا نتیجه‌ای که از این بحث گرفته می‌شود، در جهت‌گیری‌های سیاسی، اقتصادی و اخلاقی ما تأثیر عمیقی بر جای خواهد گذارد.

هر جهان‌بینی دارای اساس و پایه‌های خاص خود است و لذا پیش از پرداختن به مسائل فرعی، نخست باید بدان پایه‌ها توجه داشت؛ زیرا اگر پایه‌های اصلی یک جهان‌بینی متزلزل و نااستوار باشد، در این صورت پرداختن به جنبه‌های فرعی آن، کاری بیهوده است و جز سرگرمی و وقت گذرانی سودی از آن حاصل نخواهد شد.

طراحی

رابطه‌ی میان جهان‌بینی و ایدئولوژی را در یک طراحی هنری نشان دهید.

در این طراحی می‌توانید از نمودار، ساختمان، درخت و یا هر طرح دیگری که آن رابطه را بهتر برساند استفاده کنید.

شالوده‌ی جهان‌بینی

اساسی‌ترین پایه‌ای که هر جهان‌بینی بر آن استوار است، عبارت است از اعتقاد یا بی‌اعتقادی نسبت به «خدا». زیرا این امر تنها یک عقیده‌ی ساده نیست که تأثیری در سایر افکار و معتقدات انسان نداشته باشد، بلکه یک باور اساسی است که تمام موضع‌گیری‌های انسان را به گونه‌ای عمیق تحت تأثیر خود قرار می‌دهد.

برای این که تأثیر این اعتقاد را در سایر افکار و معتقدات انسان به‌صورت روشن‌تری دریابیم، کافی است توجه داشته باشیم که بینش مبتنی بر ایمان به خدا، علاوه بر این که جهان آفرینش را خودکفا نمی‌شناسد، آن را دارای حساب و کتاب، و شعور و تدبیر نیز می‌داند و معتقد است که هیچ‌چیز در آن خارج از حکمت و تدبیر نیست و انسان نیز به عنوان جزئی از جهان هستی، موجودی بی‌هدف، که به حال خود رها شده باشد، نیست، در این عالم، همه‌چیز را حسابی است و هیچ عملی از اعمال انسانی نیز، هر قدر خرد و ناچیز هم که باشد، از بین نمی‌رود و در دفتر هستی درج می‌گردد. این چنین برداشتی از انسان و جهان هستی، آدمی را از چنگال احساس پوچی و بیهودگی می‌رهاند و او را به گونه‌ای عمیق در برابر کوچک‌ترین اعمال و حرکاتش مسئول می‌گرداند.

امّا در بینشی که مبتنی بر انکار خالق است، انسان و تمامی موجودات، نه از سر شعور و حکمت، بلکه از سر تصادف و اتفاق بر پهنه‌ی هستی ظاهر گشته‌اند و هیچ یک از آن‌ها را هدف و مقصودی نیست. انسان بر حسب اتفاق، چند صباحی در این جهان پرحادثه زیست می‌کند و سپس راهی دیار نیستی می‌گردد و زندگانی او را سرانجامی جز نیستی و تباهی نیست.

پس قبل از هر مسئله‌ی دیگری باید نظر هر جهان‌بینی در برابر این مسئله به صورت منطقی و به طریقی واقع بینانه مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد. زیرا هر گونه خطا و اشتباه در این مورد، تمامی مسائل دیگر را به گونه‌ای عمیق دچار خطا و انحراف می‌سازد. از لحاظ منطقی نیز هیچ مسئله‌ای به اندازه‌ی این موضوع از اهمیت برخوردار نیست که : **آیا جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم مبدأ و معاد یا آغاز و انجامی دارد و آن‌را صاحبی، هست یا نه.**

من نخواهم در دو عالم بنگریست تا ندانم این دو مجلس آنِ کیست

آیا هدف از خلقت انسان این است که چند صباحی در این عالم به خور و خواب بپردازد و سپس با مرگ دفتر زندگانی‌اش بسته شود؟ یا این‌که او برای هدفی بس بزرگ آفریده شده است که باید از تمامی امکانات خود برای رسیدن به چنان مقصدی بزرگ استفاده نماید و به سعادت مطلق ابدی نائل گردد؟

در این صورت اگر کسی زندگانی ابدی خویش را در نظر آوَرَد و بدان معرفت و آگاهی حاصل نماید، تمام مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادیِ مربوط به زندگی این جهانی او نیز ارزش و اهمیّت خاصی پیدا می‌کند. امّا برعکس، اگر چنان واقعیت بزرگی را نادیده بگیریم، آیا تمام آن‌ها امری گذرا و موقّت نمی‌شوند؟

بینش مذهبی

اکنون نگاهی به پایه‌های اساسی بینش مذهبی و مکتب آسمانی می‌افکنیم :

با توجه به اهمیت موضوع «**خدا**» است که اصل «**توحید**» محور اصلی بینش مذهبی را تشکیل می‌دهد و در این بینش، هیچ مسئله‌ای به اندازه‌ی «توحید» مورد توجه قرار نگرفته است.

در جهان‌بینی مذهبی، دامنه‌ی هستی از عالم ماده و طبیعت تجاوز می‌کند و شامل جهان غیب نیز می‌شود که همگی از مبدأ هستی یعنی ذات خداوندی سرچشمه می‌گیرند (توحید).

از این دیدگاه، نه تنها جهان، وجود خود را از مبدأ هستی می‌گیرد، بلکه در نهایت به تدبیر خداوندی، به مرحله دیگری می‌رسد که فنا و زوال بر آن راه ندارد و سرانجامی والا برای حیات انسان است (معاد). این چنین تصویری از جهان و حیات انسانی که از ناحیه‌ی عقل سلیم بشری نیز تأیید و اثبات می‌گردد، از طریق وحی و به وسیله پیامبران بیان می‌گردد و برنامه و روشی هم که آدمی را در این صحنه‌ی پرشکوه آفرینش به سعادت جاوید و مقصود نهایی برساند، همراه آن تعلیم می‌شود (نبوّت).

به این ترتیب، می‌توان دریافت که بینش مذهبی براساس سه اصل اساسی توحید، نبوت و معاد استوار است و در این میان، اصل توحید، اساس و شالوده‌ی اصول دیگر را تشکیل می‌دهد. بنابراین، در بینش مذهبی، هم جهان‌بینی، توحیدی است یعنی همه هستی‌ها از خداوند سرچشمه می‌گیرد، و هم ایدئولوژی آن توحیدی است، یعنی تمام برنامه وخط‌مشی زندگی انسان منطبق بر فرمان و هدایت الهی است.

***

با توجه به آن‌چه گفته شد اینک می‌توان به‌خوبی دریافت که در مطالعه و بررسی هر مکتب، آن‌چه باید نخست مورد ارزیابی منطقی قرار گیرد، جهان‌بینی آن است و در بررسی جهان‌بینی نیز، آن‌چه باید قبل از همه مورد توجه و بررسی واقع بینانه قرار گیرد، پایه‌های اساسی و اصول بنیادین آن است و در این میان، آن‌چه در رأس سایر اصول جهان‌بینی قرار دارد، عبارت است از موضوع «**مبدأ هستی**» یعنی «**خدا**».

با این توضیح، در درس‌های آینده، تا آن‌جا که مجال بحث اجازه دهد، به مطالعه‌ی مباحثی در زمینه‌ی موضوع «**خداشناسی**» خواهیم پرداخت. امید است در این بررسی، جز میزان حقیقت به چیزی نپردازیم و پرده‌های تعصب و غفلت را از پیش دیدگان خویش برافکنیم و تنها آشنایی با حقیقت را هدف اساسی خویش بدانیم.

ادامه مباحث خداشناسی و هم‌چنین سایر اصول بینش مذهبی را در سال‌های آینده مورد بررسی قرار خواهیم داد.

پرسش

۱ــ جهان‌بینی، ایدئولوژی و مکتب را تعریف کرده و رابطه جهان‌بینی را با ایدئولوژی بیان کنید.

۲ــ بینش مذهبی و اصول آن را به عنوان یک مکتب بررسی کنید.

۳ــ اساسی‌ترین اصل در هر جهان‌بینی چیست و چرا؟

۴ــ آیا می‌توان اصول دین را از روی تقلید کورکورانه پذیرفت؟

۵ ــ چرا زندگانی سعادتمندانه جز در سایه‌ی علم و آگاهی به‌دست نمی‌آید؟

۶ــ برای این‌که سرمایه‌ی عمر تلف نشود، چه باید کرد؟

پژوهش

۱ــ یک نمونه از فعالیت‌های زندگی را در نظر بگیرید و سه عنصر «آگاهی، هدف و برنامه» را در آن مشخص کنید.

۲ــ به کتاب مقدس خود مراجعه کنید و دو جمله درباره‌ی جهان‌بینی و دو جمله درباره‌ی ایدئولوژی را در آن بیابید و یادداشت نمایید.

درس دوم

راه های خدا شناسی

در درس گذشته دانستیم که گام اوّل در بررسی یک مکتب، ارزیابی موضع آن در برابر «خدا»ست. امّا قبل از ورود به بحث «خداشناسی»، لازم است به این سؤال پاسخ دهیم:

۱ـ انسان برای شناخت واقعیت ها از چه روش ها و ابزارهایی بهره می برد؟

۲ـ کدام روش و کدام ابزار مناسب شناخت خداوند است؟

آدمی از ابتدای زندگی، در برخورد با جهان و طبیعت، خواه و ناخواه آن را شناسایی می‌کند و به آن آگاه می‌شود و بدین ترتیب با واقعیت‌های هستی یکی پس از دیگری آشنایی حاصل می‌کند و به تدریج بر آگاهی‌های خود می‌افزاید. اکنون این سؤال مطرح است که ما چگونه و از چه راهی به واقعیت‌های جهان هستی پی می‌بریم و وجودشان را درمی‌یابیم؟

بهره‌گیری از حواس

بهره‌گیری مستقیم از حواس، راه روشن و ساده‌ای است که با آن چیزهای بسیاری از طبیعت و جهان پیرامون خود را شناسایی می‌کنیم. رنگ‌های مختلف و شکل‌های گوناگون را می‌بینیم و صدای موزون آبشار و نغمه دل‌انگیز پرندگان را می‌شنویم و نرمی و زبری و سردی و گرمی چیزها را درک و دریافت می‌کنیم و بو و مزه‌ی خوب و بد اشیا را با حواس خود درمی‌یابیم و از این راه به وجود آن‌ها پی می‌بریم. این روش را روش «**مشاهده‌ی مستقیم**» می‌خوانیم که حس و مشاهده در آن نقش اساسی دارد.

اما آیا تنها با «**مشاهده‌ی مستقیم**» به‌وجود همه چیز پی می‌بریم؟ نه! هرگز چنین نیست. زیرا چیزهای بسیاری را نه با مشاهده‌ی مستقیم، بلکه از راه غیرمستقیم درک و شناسایی می‌کنیم، یعنی با بهره‌گیری ابتدایی از مشاهده و حس و سپس با یاری گرفتن از نیروی خرد و اندیشه آن‌ها را دریافت می‌کنیم. مثلاً وجود الکتریسیته و جریان برق را در یک مدار برقی قبول داریم، اما وجود آن‌را مستقیماً حس نمی‌کنیم، بلکه با مشاهده‌ی روشن شدن چراغ یا گرم شدن اتو یا برق گرفتگی وجود آن را درک می‌کنیم.

بررسی

۱ـ مولوی می‌گوید:

کف به حس بینی و دریا از دلیل　　فکر پنهان آشکارا قال و قیل

آیا این شعر بیانگر مشاهده‌ی مستقیم است یا غیر مستقیم؟ چرا؟

۲ـ شناخت اشعه‌ی ماورای بنفش و اشعه‌ی مادون قرمز از طریق مشاهده‌ی مستقیم بوده است یا غیر مستقیم؟

در این قبیل موارد، آن‌چه که ما را به درک واقعیتی نائل می‌گرداند، تنها حواس ما نیست، بلکه آن‌چه حواس در این موارد در اختیار ما می‌گذارد، چیزهای دیگری است که ما با توجه به دلیل و استدلال عقلی، از روی آن‌ها پی به وجود چیزهای دیگر می‌بریم. یعنی آن‌چه در این موارد وسیله‌ی درک و شناخت ما می‌باشد، «عقل و دلیل» است که اگر از آن صرف‌نظر شود، هرگز قادر به درک و دریافت واقعیت مربوطه نخواهیم شد.

بنابراین، در جریان به‌دست آوردن آگاهی‌های گوناگون، گاهی حواس نقش اساسی را بر عهده دارد و گاهی عقل و استدلال عقلی وسیله‌ی کشف حقایق است.

در تجربه‌های آزمایشگاهی هم که بررسی و مطالعه با تکرار و دقت خاص انجام می‌گیرد، معمولاً مشاهده‌ی مستقیم نیست، بلکه پی‌بردن از چیزی به چیز دیگر است. مثلاً پیدا شدن رنگ قرمز در محلول شیمیایی، نمایش وجود عنصری خاص در ترکیب و ماده‌ی مورد آزمایش است و یا پیدایش فلان طیف با رنگ و مشخصات مخصوص، از وجود فلان عنصر حکایت می‌کند.

بسیاری از مسائل علمی و نتایجی که در علوم تجربی گرفته می‌شود و واقعیت‌هایی که کشف می‌گردد، از این نوع است.

مقایسه

کدام یک از نمونه‌های زیر از طریق مشاهده‌ی مستقیم و کدام یک با کمک عقل و خرد برای شما شناخته شده است؟

نمونه‌ها	راه شناخت	نمونه‌ها	راه شناخت
نیروی جاذبه		اتم	
ابن سینا		بوی گل	
مادر		آفتاب	
گرمی آتش		منظومه‌ی شمسی	
خاصیت آهن‌ربایی		پیامبران	
شیرینی عسل		بهشت	
ساسانیان		شوری نمک	
چین		قلبِ خودمان	

ندیدن دلیل بر نبودن نیست

با توجه به آن چه گفتیم، هرگز لزومی ندارد که برای دریافت یک واقعیت تنها به دنبال مشاهده‌ی مستقیم باشیم و حتماً بخواهیم آن واقعیت خود به حس ما درآید. بلکه بهره‌گیری از مشاهده و نتیجه‌گیری از آن به کمک عقل، راه پی بردن به واقعیات دیگر است، بدین‌گونه که یک چیز نشانه‌ی وجود چیز دیگر می‌شود و به‌صورت منطقی وجود آن را ثابت می‌کند. از این‌رو نمی‌توان ساده‌لوحانه گفت: آن‌چه را که مشاهده نمی‌کنیم و به حس ما درنمی‌آید، نیست! بلکه چه بسیار است مواردی که وجود شیئی را از وجود شیئی دیگر که نشانه و اثر آن است، درمی‌یابیم؛ حتی ناتوانی ما از درک و شناخت مستقیم و غیرمستقیم چیزی، هرگز نمی‌تواند دلیل نیستی آن باشد؛ مگر این‌که برای نیستی آن دلیل کافی در دست داشته

باشیم. تنها در این صورت است که می‌توان گفت : «نیست»! اگر برای اثبات بود و نبود چیزی دلیلی در دست نداشته باشیم، در این‌صورت جز «نمی‌دانم» نمی‌توان گفت. لذا همیشه نمی‌توان «نیافتن» را به‌حساب «نبودن» گذاشت. **بین «نیست» و «نمی‌دانم» مرزی وجود دارد که آن دو را از هم جدا می‌کند و نباید این مرز را نادیده گرفت و آن دو را به هم آمیخت.** همین آمیختن مرز «نمی‌دانم» و «نیست» منشأ انحرافات بزرگ فکری در بسیاری از مکتب‌ها گردیده است که نظر به اهمیت این مطلب، در درس‌های آینده سخن بیشتری در این زمینه خواهیم داشت.

با توجه به آن‌چه گفته شد، کدام یک از افراد زیر باید برای سخن خود دلیل بیاورند؟

۱ـ کسی که می‌گوید: «الف» وجود دارد.

۲ـ کسی که می‌گوید: «الف» وجود ندارد.

۳ـ کسی که می‌گوید: نمی‌دانم «الف» وجود دارد یا ندارد .

۴ـ کسی که می‌گوید: «الف» مانند «ب» است.

۵ـ کسی که می‌گوید: «الف» مانند «ب» نیست.

۶ـ کسی که می‌گوید: نمی‌دانم «الف» مانند «ب» هست یا نیست.

کوتاه سخن، از این درس این نکته‌ی روشن را درمی‌یابیم که با توجه به اثر می‌توان به مؤثر رسید و از معلول پی به علت برد. این سخن نه تنها صحیح و معقول است بلکه کاخ علم بشری بر پایه‌ی آن نهاده شده است و چه بسیارند مسائل علمی که با توجه به این حقیقت به‌دست آمده‌اند. اگر انسان این حقیقت را نمی‌شناخت، یا در آن شک و تردید روا می‌داشت، هرگز این همه مسائل علمی یکی بعد از دیگری به‌دست نمی‌آمد و علوم تجربی پایه و مایه نمی‌گرفت.

راه‌های دیگر شناخت

نباید تصور کرد که راه شناخت واقعیاتِ هستی، تنها مشاهده‌ی مستقیم و غیرمستقیم تجربی و آزمایشگاهی است، بلکه بسیاری از حقایق جهان و واقعیات هستی را از راه‌های دیگر و به گونه‌های دیگر نیز دریافت می‌کنیم که از آن‌جمله می‌توان به «**روش عقلی**» و روش دیگری که به عنوان «**دریافت درونی**» از آن یاد می‌کنیم نام برد. درک وجود خداوند علاوه بر روش عقلی با یک چنین دریافتی نیز می‌تواند مطرح باشد. برای مثال، ما در وجود خویش غم و شادی را درک می‌کنیم ؛ این دریافتی واقعی در وجود ماست. اما از راه مشاهده‌ی مستقیم حسی و مشاهده‌ی غیرمستقیم به آن نرسیده‌ایم و با یکی از حواس ظاهری پنجگانه خود آن را به‌دست نیاورده‌ایم، بلکه حضور چنین حالتی را در درون خود به‌روشنی می‌یابیم. این مورد می‌تواند زمینه‌ی بسیاری از دریافت‌های انسان را روشن سازد.

به‌هرحال، پی‌بردن به واقعیت‌های گوناگون به راه‌های مختلف می‌تواند انجام پذیرد. هر چیز بسته به ویژگی‌هایی که دارد، باید از راه صحیح و به روش درست خود به دست آید. چنان‌که پدیده‌ها و موجودات جهان طبیعت از راه حس و تجربه شناخته می‌شوند، واقعیت‌هایی هم ممکن است از راه‌های دیگری شناخته شوند.

راه‌های شناخت خدا

از راه‌های زیر می‌توان به وجود خدا پی برد :

۱ــ مطالعه در طبیعت و نظم موجود در آن به عنوان نشانه وجود خدا. در این باره در درس‌های آینده به تفصیل بحث خواهیم کرد.

۲ــ راه دل یا راه فطرت (شناخت قلبی و دریافت درونی). در این باره نیز در درس‌های آینده به بحث خواهیم پرداخت.

۳ــ شناخت عقلی. در این روش به جای استفاده از شیوه‌ی حسی و تجربی، تنها از نیروی عقل و استدلال استفاده می‌شود.

۴ــ راه وحی و اعجاز. در این روش با توجه به تعالیمی که از طریق وحی به انبیا می‌رسد و نیز از طریق مطالعه در شخصیت انبیا و معجزات آن‌ها، می‌توان راه به سوی خدا پویید.

پرسش

۱ــ چرا وقتی چیزی را با حس و مشاهده دریافت نکردیم، نمی‌توانیم بگوییم نیست؟ به جای آن چه باید بگوییم؟

۲ــ آیا می‌توانید واقعیتی را ذکر کنید که آن را با دریافت مستقیم حسّی یا دریافت غیرمستقیم (به کمک حس) نیز به دست نیاورده‌ایم؟ از چه راهی به آن رسیده‌ایم؟

۳ــ از چه راه‌هایی می‌توان به وجود خداوند پی برد؟

۴ــ آیا تنها اثبات وجود چیزی دلیل لازم دارد یا انکار آن نیز محتاج دلیل است؟ چند مثال ذکر کنید.

پژوهش

یک نمونه از تجربه‌های آزمایشگاهی را که خود دیده یا خوانده‌اید و در آن از وجود چیزی به چیز دیگر پی می‌برید، توضیح دهید و بگویید از کدام روش برای شناخت کمک گرفته شده است.

درس سوم

نظم چیست؟

گفتیم یکی از راه‌های خداشناسی مطالعه‌ی در نظم جهان است، که به آن «برهان نظم» می‌گویند. قبل از این که وارد این برهان شویم، می‌خواهیم بدانیم:

نظم چیست و به چه مجموعه‌ای منظم می‌گویند؟

تعریف نظم

در جهان چیزهای بسیاری را منظّم می‌شناسیم و از نظم آن‌ها سخن می‌گوییم. مثلاً یک دستگاه ساعت منظم است و یک ساختمان نیز نظم دارد. دستگاه گردش خون دارای نظم است و گل که دستگاه زاینده‌ی گیاه است نیز منظم می‌باشد و نمونه‌های بسیار دیگری از این دستگاه‌های منظم در بین ساخته‌های انسان و فرآورده‌های طبیعت، می‌تواند مورد مطالعه قرار گیرد.

اکنون این سؤال مطرح است که به چه مناسبت آن‌ها را دستگاه منظم و پدیده‌های دارای نظم می‌شناسیم؟ آیا هر چیز را می‌توان منظم دانست؟ آیا نظم قرارداد ماست و به خواست و پندار ما وابسته است؟ یا برعکس شیء یا دستگاه واقعاً به گونه‌ای است که آن را منظم می‌دانیم؟ بنابراین «نظم» چیست؟

اگر به همین نمونه‌هایی که گفتیم توجه کنیم، می‌بینیم که از هر دستگاه کاری ساخته است که این دستگاه با این شکل و وضع خاص خود به‌خاطر آن ساخته و آماده گردیده است.

ذکر نمونه

۱ــ با تکمیل جمله‌ها، مشخص کنید که دستگاه‌های نمونه‌ی زیر برای چه‌کاری ساخته شده‌اند؟

ساعت، دستگاهی است برای .....

دوربین عکاسی، دستگاهی است برای .....

گل، دستگاهی است برای .....

قلب، دستگاهی است برای .....

موتور، دستگاهی است برای .....

چشم، دستگاهی است برای .....

۲ــ در این جمله‌ها، کلمه‌ی «برای» نشان دهنده‌ی چیست؟

در تعریف نظم می‌توان گفت :

«نظم» گرد آمدن اجزای متفاوت در یک مجموعه است، به‌طوری که همکاری و هماهنگی آن‌ها، هدفی واقعی را تأمین می‌کند[1].

پس در یک دستگاه منظم خصوصیات و ویژگی‌هایی مراعات شده است که بدون آن‌ها هدف تأمین نمی‌شود. همکاری و هماهنگی اجزا از جهات مختلف حساب شده و معیّن است. در این‌جا به ذکر چند مورد از جهات مذکور می‌پردازیم.

جهات گوناگون نظم

۱ــ نوع و جنس اجزا: هر جزء از اجزا و هر عضو از اعضای یک دستگاه منظم، از جنسی انتخاب می‌شود که خاصیت معین داشته و عمل خاصی را انجام می‌دهد.

با استفاده از مثال‌هایی که در فعالیت قبل آمد، توضیح دهید که چه رابطه‌ای میان نوع و جنس اجزای هر دستگاه و کاری که برعهده دارند، هست؟ (ساعت، دوربین عکاسی، گُل، قلب، موتور و چشم)

۱ــ منظور از تأکید بر «واقعی» بودن هدف این است که هدف‌های ارزشی و اعتباری مورد نظر نیست. خوبی و بدی، مفید و مضّر، زشتی و زیبایی و اموری نظیر این‌ها که احیاناً مورد پسند یا ناپسند انسان قرار می‌گیرند، در این تعریف داخل نمی‌شود. یعنی چنین نیست که هدف یک مجموعه‌ی منظم را از نظر معیارهای انسانی و اجتماعی و امثال آن ارزشیابی کنیم. به عنوان مثال، تفنگی را در نظر بگیرید. این سلاح یک مجموعه‌ی منظم است، زیرا در این سلاح اجزای مختلفی به‌کار رفته و از همکاری آن‌ها هدفی که شلیک گلوله است، تأمین می‌شود. حال، اگر با این عمل مثلاً جانداری کشته می‌شود، بحث درباره‌ی این‌که آیا این عمل خوب است یا بد؟ مطرح نیست. آن‌چه در تشخیص نظم مطرح است تنها جنبه‌های عینی و خارجی است. بنابراین، اگر پاره‌ای پدیده‌ها در طبیعت از قبیل زلزله و آتشفشان یا بعضی موجودات برای برخی انسان‌ها ناپسند بوده و احیاناً ضررهایی به دنبال دارند، این امر دلیل بر نفی نظم نمی‌شود زیرا هر یک از پدیده‌ها و موجودات مزبور قطع نظر از آثاری که نسبت به بعضی انسان‌ها دارند، دارای نظم‌اند و لذا وجود آن‌ها کوچک‌ترین خدشه‌ای بر برهان نظم وارد نمی‌نماید.

۲ــ شکل و قیافه اجزا: شکل هر جزء در مجموعه‌ی منظم به گونه‌ای است که بتواند با سایر اجزای مجموعه هماهنگ باشد.

با استفاده از مثال‌هایی که در فعالیت اوّل آمد، توضیح دهید که چه رابطه‌ای میان شکل و قیافه‌ی اجزای هر دستگاه و کاری که بر عهده دارند، هست؟

۳ــ اندازه و مقدار اجزا: اندازه‌ی هر عضو و مقدار هر جزء در یک مجموعه منظم، معین است.

با استفاده از مثال‌هایی که در فعالیت اوّل آمد، توضیح دهید که چه رابطه‌ای میان اندازه و مقدار اجزای هر دستگاه و کاری که برعهده دارند، می‌باشد؟

۴ــ جا و محل اجزا: هر عضو در مجموعه‌ی منظم جا و محل به‌خصوصی دارد.

با استفاده از مثال‌هایی که در فعالیت اوّل آمد، توضیح دهید که چه رابطه‌ای میان جا و محل اجزای هر دستگاه و کاری که بر عهده دارند، می‌باشد؟

۵ــ کار مخصوص اجزا: هر عضو در مجموعه‌ی منظم کار مخصوصی می‌کنند تا کاری که بر عهده‌ی کلّ دستگاه قرار گرفته، به خوبی انجام شود.

با استفاده از مثال هایی که در فعالیت اوّل آمد، توضیح دهید که چه رابطه‌ای میان کار مخصوص هر جزء و کاری که کلّ دستگاه انجام می‌دهد، می‌باشد؟

۶ــ وقت و زمان: برای همکاری اجزای مختلف و اعضای متفاوت یک دستگاه منظم، هر جزیی باید کار خود را در زمان خاص انجام دهد.

با استفاده از مثال هایی که در فعالیت اوّل آمد، توضیح دهید که چه رابطه‌ای میان زمان کار مخصوص هر یک از اجزا با اجزای دیگر می‌باشد؟

آینده‌نگری در نظم

علاوه بر این‌ها، پیش‌بینی‌های خاصی که به‌منظورهای پیشرفته‌تر و هدف‌های عمیق‌تر و همراه با آینده‌نگری دقیق انجام می‌گیرد، در پدیده‌ی نظم، قابل ملاحظه است. قرار دادن دریچه‌ی اطمینان بر روی دستگاه‌های بخار برای جلوگیری از انفجار، و وجود دستگاه‌های تولید مثل در موجودات زنده، و احساس درد و ناراحتی هنگام بروز بیماری به عنوان زنگ خطر، همه از این نوعند. موارد بسیار دقیق و ظریف از این قبیل می‌توان یافت که همه نمایشگر هدف‌گیری پیشرفته و نظم عمیق و پیچیده‌ی جهان است.

یکی از نمونه‌های شگفت‌انگیز در این زمینه، هماهنگی میان مادر و فرزند است. در انسان و جانداران مشابه آن، همین که مادر باردار می‌شود، همراه با رشد جنین در رحم و رسیدن آن به مرحله‌ی تولّد، غدّه‌های تولیدکننده‌ی شیر، خود را برای تغذیه‌ی نوزاد آماده می‌کنند، به طوری‌که معمولاً با تولّد فرزند غذای او قبلاً آماده شده است. این ماده‌ی غذایی هم با قدرت دستگاه گوارش نوزاد و نیازهای غذایی او تناسب دارد و هم در خزانه‌ای مناسب، یعنی پستان مادر، انباشته می‌شود ؛ خزانه‌ای که هنگام ساختن پیکر مادر یعنی **سال‌ها قبل از به‌وجود آمدن کودک**، ساخته شده و برای آن دهانه‌ی مناسب با سوراخ‌های ریز و ظریف در نظر گرفته شده است تا امروز کار تغذیه‌ی نوزاد را آسان‌تر کند و کودک بتواند با مکیدن آن غذای روزانه‌ی خویش را از آن دریافت نماید.

به‌طوری‌که ملاحظه می‌شود، در این‌جا سخن از **پیش‌بینی نیازهای آینده‌ی یک موجود در ساختمان موجود دیگری است که مدّت‌ها پیش از او به‌وجود آمده است**. این امر نشان‌دهنده‌ی آینده‌نگری دقیق و در عین حال، نظامی به‌هم‌پیوسته و هماهنگ است که از روی نقشه و حسابگری کامل این‌همه ظریف‌کاری در آن‌به‌کار رفته است. نظیر این قبیل موارد در طبیعت بی‌شمار است.

از آن‌چه گفته شد نتیجه می‌شود که جهات بسیاری در یک دستگاه منظم مورد توجه قرار می‌گیرد که با توجه به آن‌ها می‌توان میزان دقت، حسابگری و گزینش را در آن‌ها به‌دست آورد و این حقیقت را دریافت که چه مسائل مختلفی باید با هم در نظر گرفته شوند، تا یک دستگاه منظم به‌وجود آید، به‌طوری‌که نه چیز لازمی در آن کم باشد و نه چیز غیرلازمی موجود، و هر چیز کار مناسب خود را انجام دهد و نقش مفید خود را بازی کند.

در درس آینده با دقت و تأمل بیشتری به مطالعه و بررسی مواردی از نظم جهان می‌پردازیم.

پرسش

۱ــ نظم را تعریف کنید و پنج دستگاه منظم را نام ببرید و آن‌ها را با تعریف نظم تطبیق دهید.

۲ــ جهات گوناگون نظم را بگویید و در یک دستگاه منظم این جهات را معین کنید.

۳ــ آیا ممکن است در مجموعه‌ای نظم وجود داشته باشد، امّا هدف وجود نداشته باشد؟

۴ــ آیا می‌توان نظم را در یک کلام به هم «آهنگی» تعبیر کرد یا نه؟ و آیا هم‌آهنگی بدون وجود داشتن «هدف» معنی دارد؟

پژوهش

سه نمونه از مخلوقات طبیعی را انتخاب کنید و با بررسی علمی ویژگی‌های شش‌گانه‌ی مجموعه‌ی منظم را در آن‌ها مشخص نمایید و هدفی را که هر کدام دارند، توضیح دهید.

درس چهارم

شگفتی های آفرینش

اکنون که تا حدود زیادی به پدیده‌ی نظم و ویژگی‌های یک مجموعه‌ی منظم آشنا شدیم، بهتر است با دقّت بیشتری به جهان طبیعت بنگریم و ببینیم که:

آیا علوم طبیعی می‌توانند ما را در مسیر مشاهده‌ی نظم پدیده‌ها کمک کنند؟

این کمک و یاری چگونه است؟ نمونه‌های آن کدامند؟

علوم طبیعی به بررسی ماده و طبیعت از نظر ساختمان و ترکیب مادی آن می‌پردازد. هر یک از دانش‌های تجربی بشر در زمینه طبیعت بی‌جان و جاندار، جمادات و نباتات و حیوانات و انسان، هم‌چون علوم فیزیک و شیمی و زیست‌شناسی و ... دریچه‌ای را به روی ما باز می‌کنند که با توجه به آن‌ها به ریزه‌کاری‌ها و استواری نظام جهان پی‌می‌بریم. از اتم تا کهکشان و از آمیب تا انسان، همه از این نظام شگرف پرده برمی‌گیرند و اسرار آن را آشکار می‌سازند.

دل هر ذرّه را که بشکافی　　آفتابیش در میـان بـیـنـی

انسان در این اقیانوس بی‌پایان، آن چنان غرق و متحیر می‌شود که نمی‌داند به مطالعه کدام یک بپردازد. به ساختمان و زندگی مورچه‌ی خُرد و ناچیز توجه کند و نظام جهان را در ارتباط با آن بنگرد، یا به زنبور عسل و زندگی دسته‌جمعی آن. در عالم کَنْدو سرگرم شود، یا به دشت و بیابان سفر کند و به تماشا و بررسی پرندگان و خزندگان و حیوانات گوناگون، عمر خود را سپری سازد. به آزمایشگاه روی آورد و از پشت میکروسکوپ‌های دقیق و قوی زندگی یک میکروب را مشاهده و پی‌گیری کند و یا به ساختمان یک سلول و کارهای حیاتی آن خیره گردد. ساختمان اتم را بررسی کند و به عالم بی‌نهایت کوچک‌ها دقیق شود و یا به رصدخانه رود و با تلسکوپ‌های عظیم به آسمان‌ها سفر کند و بکوشد تا از راز آفرینش خبری برگیرد و در عالم بی‌نهایت بزرگ‌ها به سیر و سیاحت پردازد. یا از جهانِ بیرون پا به جهان درون خویش گذارد و به اندیشه در شگفتی‌های وجود خویش پردازد. آری، مطالعه در آفاق و اَنْفُس (عالم برون و عالم درون) بس گسترده و دلنشین و آموزنده و سازنده است.

راز شگفت پروانه‌ها

داستان علمی زیر را مطالعه کنید و سپس به سؤال‌هایی که طرح می‌شود پاسخ دهید.

در یکی از شب‌های تابستان ؛ در یک مجلس مهمانی که در منزل یک دانشمند حیوان شناس تشکیل شده بود، چند نفر از مهمانان در اطراف میزی گرد آمده و سرگرم صحبت و گفت و شنود بودند. در سر میز، چند چراغ به منظور روشنایی مجلس قرار داده شده بود. طولی نکشید که چند پروانه سبکبال در اطراف چراغ‌ها به پرواز درآمدند.

در این هنگام یکی از مهمانان به منظور سرگرمی، مشغول بازی با چوب‌پنبه یک بطری شد. او چوب پنبه مرطوب را روی لبه لیوانی کشید و از آن صدای بسیار تیزی بلند شد. در آن موقع اتفاقی افتاد که موجب شگفتی حاضران گردید.

پروانه‌های شب که لحظه‌ای پیش گرد نور چراغ‌ها می‌گشتند، یک‌باره بر زمین افتادند، چنان‌که گویی تمام آن‌ها را کسی با ضربتی سخت بر زمین انداخته است. مرد دانشمند ابتدا تصور کرد که صدای چوب پنبه که اعصاب را ناراحت می‌کند، سبب کشته شدن یا فلج گردیدن پروانه‌ها شده است. زیرا دیده شده است که در چند مورد صدای شدید موجب تشنج یا مرگ بعضی جانوران گشته است. ولی در این مورد، افتادن پروانه‌ها علت دیگری داشت. پروانه‌هایی که بر زمین افتادند نمرده بودند، بلکه زود جان گرفتند و به پرواز درآمدند. به محض این‌که صدای چوب‌پنبه بلند می‌شد دوباره پروانه‌ها بر زمین می‌افتادند.

این حادثه سرآغاز تحقیقی شد که سال‌ها به طول انجامید و بالاخره منجر به کشف حقیقتی شد که هرگز انتظار آن نمی‌رفت. نتیجه این تحقیقات چنین بود :

چند نوع مختلف از پروانه‌های شب وجود دارند که می‌توانند صداهای خاصی را درک کنند. به علاوه بعضی از امواج صوتی وجود دارد که بسیار زیر هستند و گوش انسان نمی‌تواند آن‌ها را بشنود، ولی پروانه‌ها به محض شنیدن این صداها بر زمین می‌افتند. پس از تحقیقات زیاد معلوم گردید که پروانه‌ها در برابر صداهایی موسوم به مافوق صوت حساس هستند. این صداها شبیه صداهایی است که شب هنگام خفاش‌ها موقع شکار حشرات و پروانه‌ها برای یافتن جهت حرکت خود در فضا منتشر می‌نمایند.

این تحقیقات نشان داد که حشرات و پروانه‌های شب می‌توانند، امواج صدای دشمن خود را شناسایی نمایند و به هنگامی که این امواج به گوششان می‌رسد، می‌فهمند که خفاش‌ها نزدیک هستند و باید هر چه زودتر بگریزند. وسیله دفاعی پروانه‌ها که «گوش‌های» آن‌هاست یک جفت هستند و ما بین سینه و قسمت عقب بدن قرار دارند. ساختمان این گوش‌ها بسیار حیرت‌آور است.

گوش آن‌ها حفره‌ی بسیار کوچکی دارد که پرده‌ی ظریفی از خارج آن را پوشانده است. در داخل گوش فقط سه سلول عصبی حساس و بسیار ظریف قرار دارد. هنگامی که امواج صوتی ارتعاشاتی را به پرده گوش می‌رسانند، سلول‌های فوق برحسب شدت و ضعف امواج، علائمی را به مغز پروانه منتقل می‌نمایند و بدین‌وسیله حیوان از وجود ارتعاشات و نوع آن باخبر می‌شود.

دانشمندان توانستند، برای ضبط علائمی که به هنگام خطر از طریق سلول‌های عصبی گوش به مغز پروانه مخابره می‌شود، سوزن‌های بسیار ظریفی را در میان الیاف سه سلول عصبی پروانه فرو برند. این سوزن‌ها به حدی

ظریف بودند که با چشم غیرمسلح قابل رؤیت نبوده و هر هزار عدد از آن‌ها قطری به اندازه‌ی نوک یک سنجاق معمولی را تشکیل می‌دادند.

اولین سلول عصبی به هنگام آرامش و نبودن خطر علامتی مخابره نمی‌کند. اگر خفاش به فاصله سی‌متری به پروانه نزدیک شود، این سلول علائم را به صورت «نقطه‌ها» ولی با فاصله مساوی (شبیه علائم مُرس) مخابره می‌کند. هر چه خفاش نزدیک‌تر شود، علائم تندتر مخابره می‌شود.

علائمی که از دو گوش می‌آیند در یک لحظه به مغز حشره نمی‌رسند. برحسب آن‌که خفاش از طرف راست نزدیک شود، یا از طرف چپ، فاصله‌ی نقطه‌های مخابره شده کم یا زیاد می‌شود و پروانه با این اطلاعاتی که کسب می‌کند می‌تواند به موقع بگریزد و حتی گاهی پیش از این‌که خفاش از وجود او اطلاع حاصل نماید، فرار می‌کند.

پس برای خفاش‌ها شکار حشرات کار ساده‌ای نیست و منحصر به بلعیدن حشره نمی‌باشد. اگر خفاش‌ها در برابر گریز زیرکانه پروانه‌ها اقدام به پرواز مارپیچی ننمایند، هرگز موفق به شکار پروانه نخواهند شد. جالب توجه است که تمام مارپیچ‌هایی که خفاش طی می‌کند با دقت فوق‌العاده‌ای حساب شده است و هدف او از این نوع پرواز، گول‌زدن پروانه‌ها و رد گم‌کردن است.

هنگامی‌که خفاش به شش‌متری پروانه برسد، دومین سلول عصبی که تا آن موقع کاملاً آرام بود، شروع به کار نموده، علائمی را مخابره می‌نماید. در این موقع رفتار پروانه به سرعت تغییر می‌کند و این تغییر رفتار دو علت دارد. از طرفی پروانه می‌فهمد که خفاش محل شکار خود را به دقت تعیین نموده و مستقیماً به او حمله خواهد کرد و از طرفی دیگر به علت کمی فاصله و برخی دلایل فیزیکی، دیگر قادر نیست جهت حرکت خفاش را معین کند. در چنین شرایطی بعضی از انواع پروانه‌ها بال‌ها را بر بدن خود می‌چسبانند و خود را

مانند بمبی بر روی زمین می‌اندازند. اما خفاش‌ها نیز در همان لحظه جهت حرکت خود را به نحو تهدیدآمیزی تغییر می‌دهند، به گونه‌ای که به نظر می‌رسد، خفاش‌ها به هنگام حمله می‌توانند، منحنی‌های سقوط پروانه‌ها را محاسبه نمایند. نتایج به دست آمده نشان می‌دهد که در چنین حالتی حتی هنگامی که پروانه خود را بر زمین پرتاب می‌کند خفاش در شصت درصد موارد موفق به شکار پروانه می‌شود. البته بعضی از پروانه‌ها قادرند در حالت خطر فوری، به سرعت برق بر زمین بیفتند و یا این‌که تغییر جهت داده و در حالی که مارپیچ‌های فشرده‌ای را طی می‌کنند فرود آیند.

سومین سلول حساسِ گوشِ پروانه، علائمی را مخابره می‌کند که تاکنون دانشمندان معنی آن را نفهمیده‌اند، آن‌چه که مسلم است این‌است که در این سلول راز بزرگی نهفته است که با پیشرفت دانش بشری به تدریج از پرده برون خواهد افتاد.

اکنون بیندیشید که:

۱ــ چرا پروانه‌ها در شرایط خاصی خود را به زمین می‌اندازند؟ با این کار به چه هدفی می‌رسند؟

۲ــ مهم‌ترین دستگاهی که در این هدف، پروانه را یاری می‌کند، کدام است؟

۳ــ شکل مخصوص گوش چه فایده‌ای برای او دارد؟

۴ــ سه کار مخصوص را که به وسیله‌ی سه عضو دستگاه عصبی انجام می‌شود و با یکدیگر ارتباط دارند، نام ببرید.

گوش‌هایی که می‌بینند

زندگی خفاش‌ها نمونه‌ی دیگری از شگفتی‌های طبیعت است. آن را نیز مطالعه کنید و به سؤال‌هایی که در پایان طرح می‌شود، پاسخ دهید.

خفاش‌ها هم که در جبهه‌ی مخالف پروانه‌ها قرار دارند، قدرت فوق‌العاده‌ای دارند. این حیوان شگفت‌انگیز در شب فریادهایی می‌کشد که گوش انسان قادر به درک آن‌ها نیست. هنگامی که امواج این صدا به مانعی برخورد می‌کند، خفاش‌ها از وجود مانع یا حشرات بر سر راه خود آگاه می‌شوند.

یکی از انواع خفاش‌ها، خفاش «نعل اسبی» نام دارد. این حیوان به کمک گیرنده‌های مافوق صوت خود، هنگام شب بیش از آن‌چه که انسان در روز می‌بیند درک می‌کند. اگر در اتاقی سیم‌هایی به ضخامت دو دهم میلی‌متر بکشیم و نور خورشید بر این سیم‌ها نتابد، انسان قادر نیست سیم‌ها را ببیند و با آن‌ها تصادف خواهد کرد. ولی خفاش‌های نعل اسبی در اتاق کاملاً تاریک هم با سیم‌ها برخورد نخواهند نمود، حتی اگر سیم‌ها در تمام جهات امتداد پیدا کرده باشند.

یکی از موضوعاتی که نظر دانشمندان را به خود جلب نمود و موجب یک سلسله تحقیقات دامنه‌دار گردید، این بود که آیا خفاش با دستگاه فرستنده‌ی خویش فقط می‌تواند از وجود موانع یا حشرات بر سر راه خود مطلع گردد یا آن‌که قادر است در سیاهی شب منظره کلی فضای اطراف را درک کند.

برای این منظور، دانشمندان مزبور سالنی را انتخاب کرده و با توری از نوع تور تنیس آن را به دو قسمت تقسیم کردند و فقط در گوشه‌ی پایین این

تور، سوراخی به اندازه‌ی یک کف دست تعبیه نمودند. اگر روشنایی سالن کافی باشد، انسان به زحمت می‌تواند پس از جست‌وجوی طولانی سوراخ را پیدا کند. دانشمندان، سالن را کاملاً تاریک کردند و خفاشی را که در جعبه‌ای زندانی بود، داخل سالن نزدیک تورها رها نمودند. خفاش بدون این‌که ثانیه‌ای درنگ کند، مستقیماً به سوی سوراخ رفت و از آن عبور کرد.

دیگر شکی باقی نمی‌ماند. هم‌چنان‌که انسان می‌تواند مخروط نورانی یک چراغ الکتریکی را بر یک منظره‌ی شبانه بیندازد و آن را ببیند، خفاش هم قادر است با گوش‌های خود اوضاع اطراف خویش را درک کند. تصویری که خفاش در گوش خود از فضای مجاور دارد، به حدی روشن و واضح است که می‌توان گفت او با گوش‌هایش «می‌بیند».

خفاش نعل اسبی دستگاه فرستنده‌ی خارق‌العاده‌ای دارد که می‌تواند این جهت‌یابی را کامل‌تر کند. گلوی او که بیش از حد بزرگ و عضلانی است، امواج مافوق صوت پخش می‌کند که تعداد نوسانات آن در هر ثانیه دسی‌بل ۱۱۰/۰۰۰ است و این صداها از بینی او خارج می‌شوند. در اطراف سوراخ‌های بینی او یک فرورفتگی وجود دارد که به شکل نعل اسب است و مانند آینه‌ای که نور را می‌گیرد، امواج صوتی را گرفته و به سوی هدف معینی می‌فرستد.

این فریادها که بی‌وقفه در فضا پخش می‌شوند، در صورتی به گوش انسان می‌رسد که او گوشش را به بدن حیوان بچسباند و در این صورت هم فقط صدای پِت پِت به گوش او می‌رسد. ولی خفاش این صداها را با شدت صدای یک مسلسل درک می‌کند.

نکته قابل توجه این‌است که انسان در میان سروصداهای زیاد صدای خود را تشخیص نمی‌دهد ولی خفاش‌ها قادرند انعکاس فریادهای خویش را

در میان صدای هزاران خفاش دیگر تشخیص دهند و هیچ عاملی نمی‌تواند آن‌ها را از هدف خود منحرف نماید.

دستگاه گیرنده گوش‌های خفاش نیز، بسیار شگفت‌آور است. هنگامی که وی به‌طور عادی پرواز می‌کند، دو پرده گوش او در جهت جلو متوجه هستند. اگر او مانع یا شکاری را کشف کند، گوش‌هایش از جلو به سمت عقب به حرکت در می‌آیند و تقریباً هر ثانیه شش بار رفت و آمد می‌کنند. در این صورت می‌تواند انعکاس‌هایی را که از جهات مختلف می‌آیند، ضبط کند. این انعکاس‌ها اگر از اشیای دور بیایند ضعیف هستند و اگر از نزدیک برسند قوی می‌باشند. بدین طریق خفاش، تمام نقاط اطراف را گوشه به گوشه بازرسی می‌کند. حیوان با این ادراک سمعی و هم‌چنین به کمک پرواز خود می‌تواند از فضای اطراف اطلاع دقیقی به دست آورد. این است وضع شگفت‌آور دستگاه عصبی او.

اکنون توضیح دهید که:

۱ــ دستگاه گوش، خفّاش را به کدام هدف می‌رساند؟

۲ــ آیا می‌توانید نشان دهید که میان ویژگی‌های دستگاه گوش به عنوان مجموعه‌ی منظم و این هدف رابطه هست؟

الف : نوع و جنس اجزا .....

.....

ب : شکل و قیافه‌ی اجزا .....

.....

ج : اندازه و مقدار اجزا .....

.....

د : جا و محل اجزا .....

.....

هـ : کار مخصوص اجزا .....

.....

و : وقت و زمان .....

.....

نمونه‌ی سوم

ساختمان موجودات زنده

بی‌مناسبت نیست که در حالت کلّی نگاهی به ساختمان موجودات زنده بیندازیم. به سلول، که واحد حیاتی است و خود تشکیلات مفصل و ساختمان ویژه‌ای دارد، کاری نداریم. موجودات پرسلولی کوچک و بزرگ از میکروب گرفته، تا مورچه و پروانه، گنجشک و خفاش، مرغ و ماهی، و بالاخره انسان، همه و همه دارای جهازها و دستگاه‌های مختلفی هستند که نمی‌توان همه‌ی آن‌ها را شمارش کرد، چه رسد به این‌که ریزه‌کاری‌های آن را که دانش و علم بشری تنها برخی از آن‌ها را کشف و آشکار کرده است، بیان داشت.

با تکمیل عبارت‌های زیر هدف‌داری و نظم در موجودات زنده را بررسی کنید و نتیجه بگیرید.

۱ــ موجود زنده دارای دستگاه‌هایی مانند گردش خون، تنفس، گوارش، دفع، اعصاب و حواس و تولیدمثل می‌باشد.

۲ــ دستگاه گوارش از قسمت‌هایی مانند ..... و ..... و..... تشکیل شده و هدفش ..... است.

۳ــ دستگاه تنفس از قسمت‌هایی مانند ..... و ..... و ..... تشکیل شده و هدفش ..... است.

۴ــ دستگاه اعصاب و حواس از قسمت‌هایی مانند .....و ..... و ..... تشکیل شده و هدفش ..... است.

۵ــ میان تمام دستگاه‌ها با یکدیگر ..... است و اگر یک دستگاه کار خود را انجام ندهد، کار سایر دستگاه‌ها نیز ..... می‌شود.

۶ــ فعالیت مجموعه‌ی این دستگاه هدف واحدی را دنبال می‌کنند و آن هدف عبارت است از ..... .

شگفتی‌های جهان تمام شدنی نیست و نمی‌توان پایانی را برای آن پیش‌بینی کرد، هم‌چنان که دانستنی‌های تجربی و علوم طبیعی همواره در این راه به کشف ریزه‌کاری‌های بیشتری نائل می‌شوند و آن را دامن‌گستر می‌سازند. در عالمِ بی‌نهایت بزرگ‌ها و کرات آسمانی و منظومه‌های حیرت‌انگیز خورشیدی و ارتباط آن‌ها با هم نیز، همان‌گونه نظم می‌یابیم که در جهان بی‌نهایت کوچک‌ها و در درون مولکول و اتم و ذره خرد و بی مقدار. و چنین است دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم.

خیز تا بر کِلْک آن نقاش جان افشان کنیم کاین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت

پرسش

۱ــ راز شگفت‌انگیز پروانه‌ها را توضیح داده و بگویید که پروانه‌ها چگونه از خود دفاع می‌کنند.
۲ــ نمونه‌هایی از شگفتی‌های آفرینش را در ساختمان وجودی خفاش بیان کنید.
۳ــ هم‌بستگی و وحدت در نظام طبیعت را با ذکر مثال، روشن کنید.

پژوهش

۱ــ به کتاب‌های علمی، مانند کتاب زیست‌شناسی، مراجعه کنید و یکی از شگفتی‌های پیرامون خود را بررسی کنید و چگونگی هدف‌داری آن را تبیین نمایید.
۲ــدرباره‌ی دستگاه گردش خون تحقیق کنید و توضیح دهید که این دستگاه چه خدمتی به بدن انسان می‌کند.

درس پنجم

برهان نظم

با توجه به آن‌چه درباره‌ی نظم در درس‌های پیش گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که گردهمایی اجزای یک مجموعه برای تأمین یک هدف مشخص که از روی حسابگری و با برقراری هماهنگی بین آن‌ها صورت می‌گیرد، پدیده‌ی نظم را به‌وجود می‌آورد. بنابراین در پیدایش پدیده‌ی نظم آن‌چه که وجودش قطعی و تردید ناپذیر است، **حسابگری** در انتخاب اجزاء و به طور کلّی، به صورت «حساب شده» عمل کردن است و ناگفته پیداست که حسابگری هرگز بدونِ دخالت شعور و آگاهی صورت نمی‌پذیرد.

به تعبیر دیگر، در ساختن یک دستگاه منظم به وسیله انسان، سه عنصر «آگاهی»، «هدف» و «برنامه» قابل تشخیص است، بدین معنی که در هر دستگاه منظم با توجه به هدفی که مورد نظر است، نقشه و برنامه‌ی خاصی چیده می‌شود تا آن شش ویژگی مجموعه‌ی منظم پدید آید و هدف و مقصود مورد نظر تأمین گردد.

بنابراین، هر گوشه‌ای از یک پدیده‌ی منظم که مجموعاً هدف مشخص و واحدی را تعقیب می‌کند، به زبان حال گویای شعور و آگاهی بوده و از دخالت علم و دانایی در پیدایش خود سخن می‌گوید، به‌طوری که به عنوان مثال، ما هرگز نمی‌توانیم بپذیریم که یک دستگاه موتور یا یک دوربین عکاسی و یا یک دستگاه کامپیوتر با آن نظم و دقت خاصی که در ساختمان آن‌ها وجود دارد، بدون دخالت علم و آگاهی و بی‌آن که نقشه و برنامه‌ای وجود داشته باشد، به وجود آمده و در پیدایش آن‌ها دست سازنده‌ی آگاه و دانایی در کار نبوده است.

قضاوت کنید

۱ـ اگر کسی به شما بگوید که یک کودک ناآگاه و بی‌سواد، ساعتی چند با ماشین تحریری بازی کرده و مقاله‌ای چند صفحه‌ای درباره‌ی ستارگان نوشته است، چه می‌گویید؟ وجود چه چیزی را کم می‌یابید؟

.....

.....

۲ـ اگر کسی به شما بگوید ابن‌سینا کتاب شفا و قانون را در حالی نوشته که از فلسفه و طب چیزی نمی‌دانسته و سعدی و حافظ دیوان خود را در حالی نوشته‌اند که هیچ ذوق شعری نداشته‌اند، به او چه می‌گویید؟ و بدون این‌که از کتاب‌های تاریخی برای او دلیل بیاورید، چگونه او را قانع می‌کنید؟

.....

.....

پدیده‌ی نظم صفات و خصوصیات ناظم خود را نشان می‌دهد و علم و آگاهی او را می‌نمایاند و حتّی نوع علم و حدودی از دانش او را معیّن می‌کند. کتاب طب نمایشگر آن است که مؤلّف آن، علم پزشکی می‌داند و کتاب ریاضیّات، ریاضی‌دان بودن نویسنده را می‌رساند. و نیز کتاب فیزیک یا شیمی دبیرستان، نشانگر آن است که مؤلّف آن این حد از معلومات را دارا است و کتاب فیزیک و شیمی دانشگاه حدّ بالاتری را نشان می‌دهد. راستی شما از کجا دریافته‌اید که فارابی فیلسوفی توانا بوده است؟ و یا چگونه فهمیده‌اید که ناصرخسرو و مولوی شاعری زبردست بوده‌اند؟ آیا جز این است که مطالعه‌ی آثار و تألیفات آنان و چگونگی این آثار، همه‌ی این صفات و خصوصیات را نشان می‌دهد؟

نظامات طبیعی و حسابگری

نگاهی کوتاه به موجودات مختلف در طبیعت این نکته را مسلّم می گرداند که ساختمان طبیعت و نیز ساختمان هر یک از اجزائی که آن‌را می‌سازند «**حساب شده**» بوده و هر چیزی در آن جایی دارد که در آن قرار داده شده و از این قرار دادن‌ها، هدفی و منظوری در کار بوده است.

اگر نظم موجود در یک سلّول یا یک برگ و یک درخت به دقت مورد بررسی و توجه قرار گیرد، معلوم خواهد گردید که علم و قدرت و حکمتی که در ساختمان یک درخت به کار رفته، هرگز قابل مقایسه با شعوری که نظم موجود در یک کامپیوتر را ایجاد نموده است، نیست، نظم موجود در ساختمان موجودات طبیعی بسیار عمیق‌تر و پیچیده‌تر از

نظمی است که انسان در مصنوعات خویش می‌تواند ایجاد نماید و وقتی دخالت شعور و حسابگری دقیق در پیدایش یک کامپیوتر برای یک انسان با عقل سالم به هیچ روی مورد تردید نیست، تکلیف ما در برابر این‌همه موجودات نظام یافته‌ی شگفت انگیز، به خوبی روشن و آشکار است.

آفرینش همه تنبیه خداوند دل است　　دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار

تکمیل کنید

نظم و تدبیر خاص	برای	هدف خاص	نشانگر ←	
دستگاه دوربین عکاسی	برای		←	
	برای	رسیدن غذا به بدن	←	

الهام از ...؟

متن زیر را بخوانید و به سؤال‌هایی که در پایان آن می‌آید، پاسخ دهید :

«یکی از شگفت‌انگیزترین کشفیاتی که درباره خُفّاش صورت گرفته شکار ماهی به وسیله این حیوان در شب است. در جهان چهار نوع خفاش وجود دارد که ماهی‌ها را شکار می‌کنند. آن‌ها در شب تاریک در سطح آب پرواز می‌کنند و ناگهان پاهای خود را در آب فرو می‌برند و یک ماهی را شکار می‌کنند. راز شگفت‌آور این‌است که آن‌ها از کجا اطلاع دارند در آن نقطه‌ی به‌خصوص یک ماهی در زیر آب شنا می‌کند؟

انسان با تمام وسایل و پیشرفت‌های فنی خود، تاکنون به این کار موفق

نشده است. یک هواپیمای بمب‌افکن نمی‌تواند، محل دقیق یک زیردریایی را در زیر آب تشخیص دهد. باید دستگاهی را که مجهز به یک فرستنده رادیویی است، بر روی دریا پرتاب کند، تا این دستگاه امواجی را که از زیر دریایی دریافت می‌کند، تقویت نموده و به هواپیما بفرستد.

براساس این‌که انعکاس صدای منتشر شده از ماهی در بیرون از آب، بیش از یک میلیونیم انعکاسی که یک شب پره دارد، نیست ؛ دانشمندان فیزیک معتقدند، برای خفاش‌ها درک صدایی که از ماهی صادر می‌شود، امکان ندارد. در نتیجه این سؤال برای آن‌ها مطرح است که چگونه ممکن است کاری را که دانشمندان لابراتوارهای نیروی دریایی و زمینی به انجام آن موفق نشده‌اند، یعنی نتوانسته‌اند رابطه‌ای مستقیم میان هواپیماهای بمب‌افکن و زیردریایی برقرار سازند، خفاش به راحتی و بدون واسطه می‌تواند، با ماهی در زیر آب رابطه برقرار کند؟!

یکی از دانشمندان مراکز تحقیقاتی معتقد است، به جای این‌که میلیون‌ها دلار در آزمایشگاه‌ها برای پیدا کردن وسیله‌ی تشخیص محل زیر دریایی خرج کنند، بهتر است این معما را حل کنند که خفاش چگونه از وجود ماهی در زیر آب اطلاع حاصل می‌نماید. شاید بدین وسیله معمای زیردریایی هم حل شود.

از این جهت دانشمندان، دانش جدیدی را بنیاد نهاده‌اند و قصد دارند که از روی سرمشق‌هایی که طبیعت به انسان می‌دهد تحقیق و بررسی کنند تا با پی‌بردن به رازهای آن، نتایج فنی و تکنیکی جدیدی گرفته شود»[1].

۱ــ دانشمندان اختراعات خود را چگونه پدید می‌آورند؟

۲ــ نظمی که انسان در پدیده‌های خود به وجود می‌آورد کامل‌تر است یا نظم در طبیعت؟

۳ــ سرچشمه‌ی دانشی که انسان در اختراعات خود به کار می‌برد، کجاست؟

۱ــ برگرفته از کتاب حواس اسرارآمیز حیوانات تألیف ویتوس دروشر.

اقتباس از منظومه شمسی

نیوتون یکی از دانشمندان قرن هفده، دستگاه منظومه‌ی شمسی را با استفاده از گلوله‌های کوچک و بزرگی ساخته و آن‌ها را طوری با طناب و تسمه بسته بود که همگی با نظم و حرکتی شبیهِ حرکت سیاراتِ این منظومه، حرکت کنند. او دوستی داشت که به خدا ایمان نداشت. روزی این دوست به خانه او آمد و نیوتون در حضور او آن دستگاه را به کار انداخت. دوست نیوتون از مشاهده‌ی این دستگاه شگفت‌زده شد و پرسید :

چه کسی این دستگاه را ساخته است؟

نیوتون جواب داد : هیچکس!

ــ آیا سؤال مرا نفهمیدی؟ من سؤال کردم که، چه کسی آن را ساخته است؟

ــ این دستگاه خود به خود به‌وجود آمده است!

ــ آیا گمان می‌کنی من دیوانه هستم؟ این دستگاه را حتماً کسی ساخته است که نابغه است ؛ من می‌خواهم آن نابغه را بشناسم.

نیوتون در جواب گفت : دوست عزیز! این دستگاه تقلید بسیار کوچکی از منظومه‌ی شمسی است که ما در یکی از سیّارات کوچک آن، یعنی زمین زندگی می‌کنیم. شما که عقیده دارید زمین و آسمان بدون خالق و سازنده‌ای به‌وجود آمده است، پس چگونه می‌گویید این دستگاه کوچک، سازنده‌ی نابغه‌ای دارد؟

دوست نیوتون به ناگاه با این استدلال از خواب سنگینی بیدار شد و به وجود خدا ایمان آورد.

پیام

مهم‌ترین پیام داستانی که خواندید، چه می‌باشد؟

.....

.....

نظر خود را با نظر دوستانتان مقایسه کنید.

خداشناسی و فرضیه‌ی تکامل

فرضیه‌ی تکامل تدریجی، موجودات زنده را دارای پیوند نسلی می‌داند و معتقد است که تمامی موجودات زنده از تکامل تدریجی یک یا چند موجود تک سلّولی به وجود آمده‌اند. براساس این فرضیه، موجودات زنده دارای خلقت دفعی و آنی نیستند. مثلاً چنین نیست که یکباره موجودی به نام انسان آفریده شود، بلکه در طول هزاران هزار سال، موجودات زنده‌ی فراوانی به وجود آمده و بر پیچیدگی‌های آن‌ها افزوده شده و بالاخره موجودی به نام انسان به دنبال قرن‌ها تکامل تدریجی و حرکت از ساده به پیچیده به‌وجود آمده است.

این نظریّه با پیدایش **فرضیه‌ی داروین** چند صباحی در کشورهای اروپایی قوّت گرفت، امّا دستاوردهای علمی در قرن حاضر نقاط ضعف آن‌را آشکار ساخت و بر خلاف انتظار پیروان آن، اشکالات فراوان موجود در این نظریه برملا گردید.

در این جا ما بر سر آن نیستیم که درباره‌ی درستی یا نادرستی این فرضیه بحث کنیم. آن‌چه مسلم است، این‌است که این نظریّه تنها یک «فرضیه» است و هرگز جزو مسلّمات علمی نمی‌باشد و لذا نمی‌توان آن را در ردیف قوانین یا اصول اثبات شده‌ی علمی معرّفی نمود.

آن‌چه می‌خواهیم به آن اشاره نماییم، این است که برخلاف اظهار بعضی از منکرین خدا، این نظریه حتی اگر درست هم بوده باشد (بنا بفرض) باز هرگز دخالت علم و شعور و آگاهی در پیدایش موجودات گوناگون را نفی نمی‌کند و کوچک‌ترین خللی بر برهان نظم وارد نمی‌آورد.

آن‌چه توجه به آن ضروری است، اینست که در برهان نظم، اساس استدلال بر پیدایش آنی موجودات نیست تا اگر احیاناً خلاف آن ثابت شود، برهان نظم نیز تزلزل یابد، بلکه برعکس، اگر بنا به فرض بپذیریم که موجودات زنده دارای خلقت تدریجی و مرحله‌ای بوده و مثلاً همگی از یک موجود زنده به وجود آمده‌اند، این امر دخالت آگاهی و قصد و اراده را در طبیعت و سیر و جریان آن به صورت آشکارتری می‌نمایاند، زیرا نشان می‌دهد که

حرکت طبیعت در طول میلیون ها سال همواره براساس حسابگری و هدف‌گیری بسیار دقیقی صورت پذیرفته و هرگز از این مسیر هدایت شده، حتی به اندازه‌ی بسیار ناچیز، منحرف نشده است، زیرا اگر در یک مرحله از این حرکت بسیار طولانی، کوچک‌ترین انحرافی ایجاد می‌گردید، به تدریج این انحراف عمیق‌تر و زیادتر شده و بالاخره بعد از گذشت سالیان متمادی، به جای منتهی شدن به نتیجه‌ی مطلوب، به ناکجا آباد می‌رفت و در این صورت، از این همه موجودات، با چنان نظم و هماهنگی و همیاری کامل و با نظامی یکپارچه و همسو خبری در بین نبود.

بنابراین اگر امروز نظامی بس شگفت انگیز با هماهنگی محیّر العقول در تمامی اجزای طبیعت وجود دارد، به خاطر آن‌است که طبیعت در تمامی مراحل حرکت و سیر و جریان خود دقیقاً هدایت شده و اراده‌ای آگاه بر آن نظارت کامل و دقیق داشته است.

به عنوان مثال، کارخانه‌ای را در نظر بگیرید که ماده‌ی خام وارد آن شده و از مراحل گوناگون گذشته و حالات مختلفی به خود می‌گیرد و سرانجام، به دنبال تغییرات و تحوّلات چندی، به صورت محصولات مختلف از کارخانه خارج می‌شود، در هر مرحله از مراحل تحوّل این مادّه‌ی خام که بنگریم، آن‌را در حال تبدیل به فرآورده‌ای کامل‌تر و پیچیده‌تر می‌یابیم، به طوری‌که این تغییرات در جهت رسیدن به هدفی است که این کارخانه برای آن به‌وجود آمده است. یعنی در تمام این مراحل، وجود هدف را به روشنی درمی‌یابیم و حرکت و تغییر هدف‌دار ماده‌ی خام را آشکارا مشاهده می‌نماییم، به طوری که اگر در یک مرحله، تغییر و تبدیل در جهت مورد نظر صورت نگیرد، هدف نهایی تأمین نمی‌گردد و نظام موجود به هم می‌خورد.

این حرکت به سوی هدف در طبیعت نیز فراوان به چشم می‌خورد. تبدیل هسته به درخت تنومند و نطفه و جنین به حیوان و انسان نمونه‌هایی از آن‌است. در سراسر جهان طبیعت، مرحله‌ای بودن پیدایش چیزی و سیر و حرکت داشتن و وابستگی نظم‌های گوناگون به یکدیگر، نه تنها وجود نظم آفرین دانا و آگاه و دخالت قصد و عمد و هدف‌داری را نفی نمی‌کند، بلکه عمق و ظرافت و وحدت و یکپارچگی و هدایت و نظارت دقیق را بیش‌تر و

کامل‌تر می‌نمایاند و از وحدت اراده و تدبیر حاکم بر جهان حکایت می‌کند.

از آن‌چه گفتیم نتیجه می‌گیریم که فرضیه‌ی تکامل حتی در صورت درست بودنش (بنا به فرض) کوچک‌ترین خللی در برهان نظم ایجاد نمی‌کند و آنان که خواسته‌اند آن را وسیله‌ای برای بی‌پایه نشان دادن برهان نظم قرار دهند، در واقع از درک و فهم موضوع عاجز و ناتوان بوده‌اند[1].

وحدت خالق و ناظم

توجه به طبیعت و جهان نشان می‌دهد که آفرینش موجودات و پیدایش پدیده‌های گوناگون به ترتیبی است که پیدایش هر چیز با نظم و حسابگری مخصوص به آن همراه است. به عبارت دیگر، **آفرینش و پیدایش موجودات جدا از نظم و تدبیر مربوطه نیست**. چنین نیست که یک بار موادی آفریده شود و سپس به آن‌ها نظم لازم داده شود، بلکه خلق و تدبیر

۱ــ برای این‌که نشان داده شود نظریه تکامل تدریجی یا فرضیه‌ی داروین هرگز نمی‌تواند دلیلی بر نفی و انکار خدا باشد، کافی است به اظهارات داروین در این زمینه توجه کنیم تا معلوم شود آن‌دسته از منکرین خدا و مادیون که فرضیه داروین را دستاویزی برای انکار خدا و حمله بر معارف الهی قرار داده‌اند، در واقع خشت بر دریا زده‌اند زیرا بین این فرضیه و انکار خدا هیچ‌گونه ارتباطی وجود ندارد.

داروین در نامه‌ی معروفی که به جمعی از دانشمندان آلمان در سال ۱۸۷۳ نگاشته است، دلایلی در زمینه‌ی اثبات وجود خدا ذکر کرده است که به قسمتی از آن در زیر اشاره می‌نماییم:

«عقل رشید و فکر سلیم کم‌ترین شبهه‌ای ندارد که محال است این جهان پهناور با این همه آیات روشن و شواهد محکم، با این همه نفوس ناطقه و عقول مفکّره بر اثر تصادف و اتفاق کور و نادان به‌وجود آمده باشد **زیرا تصادف نابینا قادر نیست نظام منظم بیافریند و سازمان حکیمانه به‌وجود آورد** به نظر من این بزرگترین برهان بر وجود ذات اقدس الهی است. **جایی‌که این برهان ارزنده مورد تأیید منطق و علم است، من پیرامون براهین دیگری که می‌تواند خداوند جهان را اثبات نماید، بحث نمی‌کنم ...»**

همین‌طور، داروین در پایان کتاب «اصل الانواع» فصل «خلاصه و نتیجه» ضمن بحث درباره‌ی پیدایش موجودات می‌نویسد:

«اگر از این دریچه به حیات بنگریم، در آن عظمتی خواهیم یافت که با نیروهای متعددش، روزی به صورت چند یا یک موجود به دست **خالق متعال** پا به عرصه‌ی وجود نهاده...» (فلسفه علمی ــ جلد اول ــ ص ۲۹۹).

توأم، نمایشگر نظام جاری و مستمرّی است که در سراسر جهان جریان دارد.

به عنوان مثال می‌توان سخنگویی را در نظر گرفت که هنگام سخن گفتن، در عین این‌که الفاظ را می‌آفریند، نظم خاصّی نیز به آن‌ها می‌دهد، به طوری که هدف گوینده که بیان پاره‌ای معانی است، تأمین می‌گردد. یا نویسنده‌ای را در نظر آورید که در عین نوشتن، نظم لازم را نیز به کلمات می‌بخشد به طوری که در جمله‌ای که می‌نویسد، هر کلمه در جای مخصوص خود قرار می‌گیرد و بدین‌وسیله، معنای خاصی که نویسنده بر سَرِ بیان آن است، حاصل می‌شود.

در هر یک از این مثال‌ها، پیدایش الفاظ و کلمات جدا از نظم‌بخشیدن به آن‌ها نیست. چنین نیست که یک بار الفاظ و کلمات ایجاد شوند و سپس نظم موردنظر به آن‌ها داده شود. بلکه آفرینش و نظم بخشی توأماً و همراه با هم صورت می‌گیرد.

در نظام آفرینش نیز چنین است. هر چیزی که به وجود می‌آید، نظم لازم را نیز به همراه دارد. به عبارت دیگر، هر چیزی از هر جهت در جای مناسب خود قرار می‌گیرد و با نظم خاصی که باید داشته باشد، همراه است. چنین نیست که یک بار موادی آفریده شود و بار دیگر به آن‌ها نظم داده شود. **خالق و ناظم در جهان آفرینش یکی است و هر خلقی با نظم خاص خود همراه است.**

به هر حال، آفرینش و نظم بخشی به اجزای گوناگون جهان توأماً صورت می‌پذیرد و نظم لازم جدا از موجودیّت اشیاء و اجزای عالم نیست و این امر نشان‌دهنده‌ی حاکمیت اراده و تدبیر و نظارت الهی بر سرتاسر آفرینش است.

پرسش

۱ــ وجود نظم نشانگر چیست؟ و چگونه آن را اثبات می‌کنید؟

۲ــ آیا نوع علم و آگاهی و حدّ آن‌را از یک اثر منظم دریافت می‌کنیم؟ آن‌را با ذکر مثال بیان کنید.

۳ــ آیا ما با دیدن یا شنیدن، وجود ناظم را درک می‌کنیم؟ اگر نه، چگونه است؟ در مورد مصنوعات بشری چه می‌گویید؟

۴ــ آیا فرضیه‌ی تکامل می‌تواند دخالت آگاهی را در نظام جهان نفی کند؟ آن را چگونه توضیح می‌دهید؟

۵ــ آیا فرضیه‌ی تکامل و داروینیسم جزو اصول مسلم علمی هستند؟ فرق فرضیّه و قانون را توضیح دهید.

۶ــ وحدت ناظم و خالق چیست؟

پژوهش

۱ــ با مطالعه‌ی آثار دانشمندان، یکی از اختراعاتی را که با الهام از طبیعت ساخته شده، مشخص کرده و چگونگی الهام آن از طبیعت را توضیح دهید.

۲ــ نمودار زیر را تبیین کنید :

علم خداوند ← مخلوقات ← علم انسان ← مصنوعات

درس ششم

خدا در آیینه ی فطرت

یکی از راه های شناخت خدا، راه دل یا فطرت است که از آن به‌عنوان «برهان فطرت» یاد می‌شود. در این درس می‌خواهیم بدانیم که:

اوّلاً «فطرت» چیست و امور فطری کدامند؟

دوم خداشناسی فطری چیست و انسان از این راه چگونه به خدا می‌رسد؟

«فطرت» که در فارسی به «سرشت» ترجمه می‌شود، دلالت بر نوع خلقت و آفرینش می‌کند. در مورد انسان چیزی را «فطری» می‌گویند که نوع خلقت انسان اقتضای آن را داشته باشد و خدادادی و غیراکتسابی و مشترک بین همه‌ی افراد انسان باشد، و از این رو، امور فطری شامل همه‌ی بینش‌ها و گرایش‌های خدادادی انسان می‌شود. **انسان به جهت انسان‌بودن دارای یک عدّه ویژگی‌هاست که آن‌ها را از کسی یا جایی نیاموخته است بلکه به‌صورت غیراکتسابی دارای آن‌هاست. مجموعه‌ی این ویژگی‌ها، «فطرت» نامیده می‌شود.**

به نظر شما کدام یک از ویژگی‌های زیر در انسان، فطری است و کدام اکتسابی است؟

گرایش به عدل	.....	بی‌نهایت‌طلبی	.....
علاقه به لباس خاص	.....	علاقه به رشته‌ی تحصیلی خاص	.....
خوش‌نویسی	.....	محبت مادر	.....

معنای فطری بودن خداشناسی این است که روح انسان چنان آفریده شده است که خودبه‌خود گرایش به طرف خدا دارد و خداجویی و خداشناسی در عمق ضمیر انسان نهفته است.

ابعاد فطرت انسان

علاوه بر حس خداجویی، گرایش‌ها و ابعاد دیگری نیز در روح و نهاد آدمی وجود دارد که به علت فطری‌بودن‌شان، همواره در طول تاریخ با انسان همراه بوده‌اند و آدمی هرگز نتوانسته است آن‌ها را به کلی نادیده بگیرد و یا تحت تأثیر آن‌ها واقع نشود. از آن‌جمله می‌توان به «حس حقیقت‌جویی»، «حس نیکی» و «حس زیبایی» اشاره کرد.

«حس حقیقت‌جویی» انسان را به جست‌وجوی حقیقت و کنجکاوی در امور و پدیده‌ها وا می‌دارد، «حس نیکی» انسان را به سوی خیر و خوبی سوق می‌دهد و حس زیبایی آدمی را ناخودآگاه به سوی زیبایی‌ها می‌کشاند، منشأ پیدایش «هنر» به‌شمار می‌رود. به علت فطری‌بودن این گرایش‌ها، در طول تاریخ بشریت، هرگز انسان فاقد تلاش‌هایی در جهت رسیدن به اخلاق و هنر و علم نبوده است، و بلکه تا انسان وجود داشته این فعالیت‌ها نیز همراه او وجود داشته است.

ارتباط

میان اصطلاحات زیر رابطه را مشخص کنید و به یک‌دیگر وصل نمایید

حس نیکی	هنر
حس حقیقت‌جویی	اخلاق
حس زیبایی	علم

یکی از گرایش‌های مستقل در ضمیر ناخودآگاه انسان «**حس پرستش**» است که انسان را به سوی کمال مطلق و خدا سوق می‌دهد و منشأ گرایش به «دین و مذهب» است. این حس، بُعدی از ابعاد گوناگون روح انسانی است که آدمی را به‌طور ناخودآگاه به طرف پرستش و توجه به یک واقعیت مقدس و بالاخره به سوی خداوند می‌کشاند.

گریز از محدودیّت

یکی از خصائص انسان این است که دارای خواسته‌های نامحدود است و به کامیابی‌های موقّت و محدود قانع نمی‌شود. از این رو، حتی کسانی که در جهت انحطاط حرکت می‌کنند، هرگز به یک حدّ معین راضی نمی‌شوند بلکه در هر حال در جست‌وجوی ماورای مرزهای موجود هستند.

راضی‌نشدن به وضع موجود و مدام به دنبال مطلوب‌های دیگر رفتن، و در یک مرحله متوقّف نماندن، از ویژگی‌های انسان است. زیرا آن‌چه خواسته‌ی فطرت انسانی است، کمال نامحدود است و هرگاه انسان به یک کمال محدود روی می‌آورد، بعد از رسیدن به آن، سرخوردگی پیدا کرده و سراغ مطلوب‌های دیگر می‌رود.

مَثَلِ انسان در این مسیر، به مَثَلِ شخص تشنه‌ای می‌ماند که در بیابان به دنبال آب می‌گردد، و وقتی سرابی را مشاهده می‌کند به تصور این‌که آب است، به دنبالش می‌رود امّا وقتی به آن می‌رسد و سراب بودنش را درمی‌یابد، از آن رو گردان می‌شود.

مقایسه

۱ـ کدام یک از خواسته‌های زیر محدود و کدام نامحدود است؟

علم	.....	احسان	.....	کرامت	.....
ثروت	.....	شجاعت	.....	عزت نفس	.....
ریاست	.....	غذای لذیذ	.....	زیبایی معنوی	.....
زیبایی مادی	.....	محبت	.....	عمر	.....

۲ـ آیا می‌توان خواسته‌های محدود را از زندگی حذف کرد؟

۳ـ در هنگام انتخاب خواسته‌ها، چه رابطه‌ای را میان خواسته‌های محدود و خواسته‌های نامحدود باید برقرار کرد؟

راضی‌نشدن انسان به مطلوب‌های محدود و اهداف مادّی، و تلاش‌های دائمی او در زندگانی دنیوی نشانگر این حقیقت است که آدمی ناخودآگاه در جستجوی مطلوب حقیقی و جاودانه‌ای است که هیچ‌گونه نشانی از محدودیت در او نباشد، و تا او را نیابد راضی نمی‌شود و آرام نمی‌گیرد. ارضای کامل انسان جز در سایه‌ی ارتباط با سرچشمه‌ی علم و قدرت و پیوستن به کمال و جمال بی‌نهایت، امکان‌پذیر نیست.

تاریخ سخن می‌گوید

آن‌چه از مطالعه‌ی تاریخ می‌آموزیم این است که بسیاری از چیزهای مورد نیاز انسان که در مسیر تاریخ دستخوش تغییر و دگرگونی شده‌اند، نیاز انسان نیز به آن‌ها از بین رفته و به چیز دیگری متوجه شده است و با پیدایش یا اختراع وسایل کامل‌تر، نیاز به وسایل قبلی، خود به خود از بین رفته و انسان به سهولت آن‌ها را به دست فراموشی سپرده است، مانند استفاده از گاری که پس از اختراع وسایل موتوری به کلی از صحنه زندگی انسان خارج گردید ؛ یا استفاده از شمع و چراغ پیه‌سوز که با پیدایش وسایل برقی جای خود را به وسایل جدید داد.

امّا در میان نیازهای بشری، پاره‌ای نیازها به چشم می‌خورد که هیچ چیز نتوانسته جای آن‌ها را بگیرد و خود به جای آن‌ها نشیند و اگر هم تحت تأثیر عواملی موقتاً فراموش گردیده، بعد از مدت زمانی، مجدداً مورد توجه انسان قرار گرفته و آدمی نمی‌تواند برای همیشه از آن‌ها فاصله گیرد. علاقه به تشکیل خانواده از این قبیل است. با وجود تلاش‌هایی که از گذشته‌های دور برای از بین بردن نظام خانه و خانواده تکرار شد، کوچک‌ترین موفقیتی در این زمینه به‌دست نیامد.

همین‌طور وقتی به زمان‌های بسیار دور در تاریخ می‌نگریم، مشاهده می‌کنیم که زندگی انسان همراه با آثار هنری و زیباآفرینی بوده است. کشفیات باستان‌شناسی نشان می‌دهد که در دیواره‌های غارهای بسیار قدیمی، آثاری از نقش و نگار وجود دارد. این مطلب نشان‌دهنده‌ی آن است که انسان به سبب حس زیبایی که در فطرت و ضمیر ناخودآگاه خویش دارد، همواره در تمام دوره‌های تاریخی به دنبال هنر و زیباآفرینی بوده است.

یکی از پدیده‌هایی که همواره در طول تاریخ بشری وجود داشته و انسان نتوانسته است که برای همیشه آن‌را رها سازد و به دست فراموشی سپارد، دین و پرستش می باشد. آن‌چنان‌که هیچ چیز دیگری جایگزین آن نشده و نتوانسته است خلأ ناشی از فقدان دین و پرستش را برای مدت زمان درازی پر کند.

گرچه انسان در زمان‌هایی در تشخیص دین حق از دین باطل به خطا افتاده و بت را

با خدا عوضی گرفته و به پرستش ماه و آفتاب و ستارگان و حتی حیوانات و ... پرداخته است، اما به هر صورت نتوانسته است از پرستش و توجه به خالق برای همیشه روگردان شود بلکه **همواره نوع دین و اعتقاد به خدای جهان‌آفرین در میان بشر وجود داشته است.**

انبیاء مأموریت داشته‌اند که با آموزش‌های خود اوّلاً این میل فطری را در انسان بیدار سازند و پرده‌های ضخیم نفسانیات و تعصبات را از روی فطرت سلیم او کنار زنند و با توجه‌دادن انسان به آیات و نشانه‌های خداوندی او را به سوی فطرت اولیه‌اش هدایت نمایند. ثانیاً این گرایش درونی و این میل نیرومند معنوی را در مسیر و مجرای صحیح آن هدایت کنند و از انحراف آن به‌صورت بت‌پرستی، ستاره‌پرستی، گاوپرستی، ماده‌پرستی و گروه‌پرستی و غیره جلوگیری نمایند.

اگر دین و پرستش ریشه در فطرت آدمی نداشت و امری عارضی و انحرافی بود، یا به ادعای برخی بی‌خبران حاصل جهل یا ترس بود، در این صورت به مانند بسیار چیزهای دیگر، با گذشت زمان به کلی از صحنه روزگار خارج می‌شد و با افزایش علم و از بین رفتن ترس، جای خود را به اصلی کامل‌تر از خود می‌داد. اما چون نیاز به دین و پرستش از اعماق روح، و از ضمیر ناخودآگاه و شعور باطنی انسان می‌جوشد، نه‌تنها هیچ چیز نخواهد توانست جایگزین آن شود، بلکه با افزایش آگاهی‌ها جا و مقام دین در زندگی انسان محکم‌تر شده و با بینش و آگاهی بیش‌تری همراه گردیده است.

گرایش مجدد انسان غربی از عالم لذت‌جویی‌ها و بی‌بندوباری‌ها به عالم دین‌داری و سر برآوردن دین و پرستش از زیر فشارهای شدید و سخت، در برخی جوامع، خود گواه روشنی بر این حقیقت است.

طرح یک سؤال

اکنون این سؤال پیش می‌آید که چرا بعضی از افراد با وجود این میل نیرومند فطری، از پرستش خداوند روی برمی‌تابند و خدا را انکار می‌کنند؟ آیا آنان فاقد این کشش درونی هستند؟ و اگر نیستند چرا این انگیزه روحی آنان را به سوی خدا سوق نمی‌دهد؟

تبیین پاسخ

درباره‌ی این سؤال با یک دیگر مشورت کنید و با کمک گرفتن از عبارت‌های زیر، پاسخ خود را تنظیم نمایید.

۱ـ انسان دارای امیال و گرایش‌های گوناگونی است.

۲ـ هر میل و گرایشی در انسان، برای رفع یکی از نیازهای مادی یا معنوی اوست.

۳ـ توجه بیش از حد به یک یا برخی گرایش‌ها سبب نادیده گرفتن گرایش‌های دیگر می‌شود. برای مثال، دانش‌آموزی که بیش از حد سرگرم بازی باشد، در درس و کارهای فکری ضعیف و ناتوان باقی می‌ماند.

.....

.....

.....

توجه به خدا و ارزش‌های معنوی و الهی در روح آدمی فضای مساعد و جو مناسب می‌طلبد. اگر فضای روحی به علت غلبه‌ی شهوات و گناهان مناسب نباشد، استعدادهای معنوی و شعور عالی در انسان رشد نمی‌کند و شکوفا نمی‌شود. دل‌هایی که به تاریک‌خانه‌ی هوا پرستی تبدیل گشته و سرتاسر آن را عشق به مادیات و ظلمت نفسانیات پر کرده است، توانایی درک ارزش‌های والای معنوی را از دست می‌دهند. در چنین دل‌های آکنده از ظلمت و تاریکی، جایی برای تابش نور حق باقی نمی‌ماند.

خلوت دل نیست جای صحبت اغیار　　دیو چو بیرون رود فرشته درآید

تأکید فراوان بر تقوا و رعایت اعتدال در امیال و پرهیز از گناهان در تعالیم آسمانی، برای این است که پرده‌های ظلمانی نفسانیات و غرایز حیوانی از روی دیده دل آدمی برداشته شود و فضای روحی مساعدی که لازمه توجه به معنویات است در انسان ایجاد گردد و

استعدادهای عالیه‌ای که انسانیت انسان به خاطر آن‌هاست، به مرحله شکوفایی برسد و افقی وسیع‌تر از جهان مادی در برابر انسان گشوده شود که سعادت حقیقی انسان نیز تنها در پیوند با چنان عالم وسیع و با عظمت قابل تعریف است.

معرفت قلبی

بنابراین، شناخت و معرفت خداوند تنها در شناخت عقلی و فکری محدود نمی‌گردد، بلکه مراتب بالاتری از معرفت خداوندی را باید در معرفت قلبی جستجو کرد. گرچه شناخت عقلی خدا لازم و ضروری است و تکیه‌گاه مطمئنی برای ایمان به حساب می‌آید ولی تمام مراتب خداشناسی در آن خلاصه نمی‌گردد.

هرچه سلامت و پاکی دل انسان بیشتر باشد و شخص از گناهان و زشتی‌ها بیشتر پرهیز کند، به همان اندازه دل او با خدا آشناتر خواهد بود. برعکس، هر گناهی که انسان مرتکب می‌شود و هر کار زشتی که انجام می‌دهد، دل او از خدا دورتر می‌شود. بنابراین، انسان باید با دقت هرچه تمام‌تر در حفظ سلامت و پاکی قلب خود بکوشد و با اعمال و حتی نیّات زشت و آلوده، دل خویش را آلوده نگرداند.

آنان که از معرفت خداوندی تنها به جنبه عقلی و استدلالی آن قناعت ورزیده‌اند، نمی‌توانند از یک مرتبه‌ی معین بالاتر بروند. اما کسانی که پا به پای تعالیم آسمانی و پیروی از دستورات الهی، نفس و روح خود را نیز از گزند آفات خودپرستی‌ها و هواپرستی‌ها به‌دور داشته‌اند و چراغ پرفروغ فطرت خدایی خود را با ظلمت نفس‌پرستی خاموش نکرده‌اند، به‌مراتب والای معرفت الهی رسیده‌اند، و بارش انوار رحمت پروردگاری را در زمین دل خود آشکارا دیده و دریافته‌اند.

پرسش

۱ــ آیا راه شناخت خداوند، تنها راه عقل و اندیشه است؟ راه دیگری می‌شناسید؟

۲ــ «فطری بودن» به چه معناست؟ و در این درس چه معنایی مورد نظر است؟

۳ــ چگونه کسانی «ندای فطرت» را نادیده گرفته و به آن پاسخ مثبت نمی‌دهند؟

۴ــ آیا اهمیت معرفت قلبی خداوند چیزی از ضرورت و ارزش ایمان عقلی می‌کاهد یا نه؟ و رابطه آن دو چگونه است؟

۵ــ در مورد فطری بودن خداشناسی در این درس چند دلیل ذکر شده است آن‌ها را به‌طور جداگانه مورد بحث و بررسی قرار دهید.

پژوهش

آیا در دوره‌ی معاصر جوامعی را می‌شناسید که پس از انحراف از خداپرستی، بار دیگر به سوی خدا و دین باز گشته باشند؟

درس هفتم

صفات خدا

در درس‌های گذشته دو راه از راه‌های خداشناسی را پیمودیم و ایمان خود به خداوند را تقویت کردیم. در این درس می‌خواهیم با صفات خداوند بیشتر آشنا شویم و بدانیم که:

۱ـ خداوند چه صفاتی دارد؟ چرا؟

۲ـ خداوند از چه صفاتی منزّه و مبرّاست؟ چرا؟

هر پدیده‌ای، در عین این که خبر از پدید آورنده‌ی خویش می‌دهد، در حدّ خود خصوصیات او را نیز می‌نمایاند.

ساختمانی را که شما در آن نشسته‌اید در نظر آورید. این ساختمان در عین این‌که خبر از سازنده و طراح خود می‌دهد، میزان مهارت و توانایی آن‌ها را نیز نشان می‌دهد. جهان آفرینش نیز در عین این‌که خبر از خالق خویش می‌دهد، از صفات و خصوصیات او نیز تا حدودی حکایت می‌کند. سراسر آفرینش که اثر و صنع خداوندی است، تجلیگاه قدرت و اراده‌ی او است.

چشم بگشا که جلوه‌ی دلدار　　به تجلّی است از در و دیوار

هر موجودی در جهان نمایشگر وجود حکمتی است بس عمیق در دستگاه هستی و بیانگر دانشی است بس عظیم، در آفرینش. تا آن‌جا که عقل و اندیشه‌ی دانشمندترین افراد در برابرش دچار شگفتی می‌گردد و هرچه بر میزان علم و معرفت انسان افزوده می‌شود، شگفتی و حیرتش افزون می‌گردد. یکی از بزرگ‌ترین فیزیک‌دانان قرن حاضر می‌گوید: «در برابر طبیعت کاوش‌ناپذیر که مدام نو به نو می‌شود، آدمی هر اندازه در راه معرفت علمی پیشرفته‌تر باشد، همچنان به کودکی می‌ماند که پیوسته باید آماده شگفتی‌های حیرت‌زای تازه‌ای باشد!»[1]

صفات ثبوتیه

مطالعه در جهان خلقت، این حقیقت را به‌خوبی نمایان می‌سازد که خداوند جهان‌آفرین صفات والای فراوان دارد. این صفات والا را از آن جهت که ما به خداوند نسبت می‌دهیم و برای او اثبات می‌کنیم، «صفات ثبوتیه» می‌نامند و از آن جهت که نشان‌دهنده‌ی کمال خداوند هستند، «صفات کمالیه» می‌گویند.

۱ــ ماکس پلانک درکتاب «تصویر جهان در فیزیک جدید».

استخراج صفات ثبوتیه

متن زیر را بخوانید و اسمایی را که بیانگر یک صفت در خداوند هستند، از آن استخراج نمایید.

نظام جهان خبر از دانش بی‌انتهای او می‌دهد. علم او بر همه چیز احاطه دارد و هیچ سرّی در درون دل‌ها یا در دل آسمان‌ها از او پوشیده نمی‌ماند.

جهان آفرینش با آن همه عظمت، حکایت از قدرت بیکران او می‌کند. او از انجام هیچ کاری، هر قدر هم سخت و بزرگ باشد، عاجز و ناتوان نمی‌شود. اصولاً در برابر توانایی بی‌انتهای او، سخت و بزرگ و مشکل بودن معنی ندارد. قدرت او بر همه چیز احاطه دارد و بر هر کاری تواناست.

او با قدرت بی‌پایان خود جهان را آفریده و انسان را خلق کرده و بعد از متلاشی‌شدن جسم انسان نیز قادر است او را دوباره زنده گرداند و در جهان آخرت به پای حساب آورد.

خداوند هر نجوایی را می‌شنود و هر چیزی را می‌بیند. امّا شنیدن و دیدن او مثل شنیدن و دیدن ما با گوش و چشم و دستگاه اعصاب صورت نمی‌پذیرد. دیدن و شنیدن او همان علم و آگاهی است که بر هر چیزی و بر هر صدایی دارد.

هر چیز به نیرو و اراده‌ی خدا برپاست. آن‌چه در نظام آفرینش وجود دارد وابسته به هستی اوست، امّا او به هستی خویش قائم است.

خداوند زنده است امّا زندگانی و حیات او مثل زندگانی انسان و جانوران و گیاهان نیست که همراه با حرکت و رشد و تنفس و تغذیه و تولیدمثل و غیره است. زندگی و حیات موجودات دیگر نیز از اوست.

رحمت و مهربانی او هیچ حدّ و مرزی ندارد. او هزاران بار از پدر و مادر بر انسان مهربان‌تر و رئوف‌تر است. به هر انسانی از رگ گردنش نزدیک‌تر

است. همه می‌توانند بدون واسطه با او رابطه برقرار کنند و با او انس گیرند و به مصاحبت او بنشینند. درد دل با او بگویند و از او طلب یاری کنند. اگر هم روزی از سر خطا به معصیتی گرفتار شدند، با دلی آکنده از امید به رحمت او، به سویش بازگردند و پیمان شکسته را دیگر باره محکم کنند. از رحمتش هرگز مأیوس و نومید نگردند که یأس از رحمت خدا از خصوصیات کسانی است که نسبت به او کفر می‌ورزند.

امّا در عین حال آنان را که در سرکشی و طغیان مرزها را در هم شکنند و به مبارزه با حق برخیزند و دست از ستمکاری برندارند، از رحمت خویش محروم و به عذابی خردکننده و خواری‌آفرین گرفتار می‌گرداند. آن‌چنان عذابی که کوه‌ها توان تحمّل آن را ندارند.

او بندگان توبه‌کار خود را می‌آمرزد، نیاز نیازمندان را رفع می‌کند، و خود نیازی به دیگران ندارد، کسی نمی‌تواند او را شکست دهد. او به هیچ‌کس ستم نمی‌کند و حق مظلومان را از ظالمان می‌گیرد. در او هیچ نقصی نیست، او کمال مطلق و هستی بی‌انتهاست، لذا همه‌ی صفات کمال را داراست.

اسماء خداوند :

....

....

....

....

....

....

....

....

صفات سلبیه

به‌طوری که گفته شد، مطالعه در موجودات جهان این حقیقت را به اثبات می‌رساند که ذات خداوندی از علم و قدرت و کمال بی‌انتها برخوردار بوده و از هر گونه نقصی مبّراست. هر موجودی خالق خویش را به پاکی از هر عیب و نقص می‌ستاید و با پیروی کامل از قوانین الهی، اظهار فرمانبرداری و سرسپردگی به درگاه او می‌کند.

توحیدگوی او نـه بنی‌آدمند و بـس هر بلبلی که زمزمه بر شاخسار کرد

استخراج صفات سلبیه

متن زیر را بخوانید و اسمایی را که خداوند از آن‌ها مبرّا و منزه است، استخراج نمایید.

چون خداوند از هر نقصی بدور است، لذا هر صفت و خصوصیتی که از نقص و نیستی سرچشمه بگیرد، نمی‌توان به او نسبت داد. مثلاً جهل و ناتوانی را در نظر بگیرد. جهل و نادانی از «**نبودن**» علم و آگاهی سرچشمه می‌گیرد و ناتوانی از «**نبودن**» قدرت و توانایی. پس علم و قدرت ریشه در هستی دارد، حال آن‌که جهل و ناتوانی ریشه در نیستی. و چون نیستی نقص است و در خدا راه ندارد (خداوند هستی بیکران و نامحدود است) لذا جهل و ناتوانی نیز در خدا راه ندارد.

به همین ترتیب، در ذات خداوند محدودیت، تغییر و حرکت، مرکب بودن، ماده و جسم بودن و ... راه ندارد ؛ زیرا هریک از این صفات مستلزم نقص و نیستی است. مثلاً محدود بودن، نقص و نامحدود بودن، کمال است.

هر تغییر و حرکتی نیازمند محرک است و نیاز (از هر قبیل که باشد) ناشی از نداشتن و نقص است.

هر موجودی که مرکب از اجزاء است، در وجود پیدا کردن و باقی ماندن، نیازمند اجزای خویش است. به‌طوری‌که اگر هرکدام از این اجزاء نباشند، آن هم به وجود نمی‌آید. پس هر موجود مرکبی نیازمند است و نیاز در ذات خداوندی راه ندارد (نیاز نشانه پدیده بودن است).

خداوند ماده نیست، زیرا که ماده محدود و مرکب و متحرک است و هیچ‌یک از این خصوصیات در ذات الهی راه ندارد. چون خداوند ماده نیست، لذا جا و مکان نیز ندارد، زیرا که مکان داشتن مخصوص موجودات مادّی است. پس برخلاف تصور ساده‌اندیشان که جایگاه خدا را در آسمان‌ها می‌دانند، خدا برای خود هیچ جا و مکانی اختیار نمی‌کند، بلکه هرجا و مکانی مخلوق قدرت اوست. او همه جا هست امّا جایی نیست. یعنی نمی‌توان انگشت بر جایی نهاد و خدا را در آن‌جا دانست، امّا هیچ جا را نیز نمی‌توان پیدا کرد که علم و قدرت و اراده پروردگار در آن‌جا جاری نباشد. پس در همه جا بودن خدا به این معنی نیست که او چنان بزرگ است که شرق و غرب عالم را پر کرده است، بلکه او محیط بر همه چیز است. او فوق زمان و مکان است، او نه در زمان قرار دارد و نه در مکان.

او را به چشمِ سر نمی‌توان دید، نه در دنیا و نه در آخرت. با دیدگان دل و به نور ایمان و معرفت است که می‌توان او را دریافت.

خستگی، خواب، پیری و فرسودگی، غفلت، پشیمانی، حسد، دروغگویی، ظلم و ... هرگز در او وجود ندارند، زیرا همه‌ی این‌ها از نقص و نیستی سرچشمه می‌گیرند و او از هر نقصی پاک و منزه است.

او از هر گونه نیازی پاک و منزّه است. نه به عبادت بندگان نیاز دارد و نه اعمال خیر و صدقات و نذرهای ما را لازم دارد. ما هستیم که به این همه نیازمندیم. ما از طریق بندگی و اطاعتِ آن مبدأ بی مثال و با اعمال خیر و صالح

خویش به او نزدیکی می‌جوییم، زیرا می‌دانیم که او کمال مطلق است و در نزدیکی به او هر کمالی برای ما حاصل است. نزدیکی به او نزدیکی مکانی نیست، بلکه قرب معنوی است که برای خود حسابی جداگانه دارد.

اسمایی که خداوند از آن‌ها مبرّاست :

....

....

....

....

پرسش

۱ــ موجودات گوناگون چگونه حکایت از علم و قدرت خداوندی می‌کنند؟

۲ــ چرا در خداوند نیاز راه ندارد؟ نیاز نشانه چیست؟

۳ــ تسبیح و تنزیه خدا از جانب موجودات چه معنی دارد؟

۴ــ میان صفات ثبوتیه و سلبیه با تسبیح و ستایش خداوند چه رابطه‌ای است؟

۵ــ صفاتی مانند مکان داشتن، زمان داشتن و حرکت داشتن ویژه ی چه نوع موجودی است؟ و چرا این صفات نمی‌تواند در خدا باشد؟

پژوهش

در ابتدای دیوان شعر شاعرانی مانند نظامی، جامی و سنایی اشعاری در وصف خداوند آمده است. به یکی از این دیوان‌ها مراجعه کنید و آن اشعار را یادداشت نمایید و صفات ثبوتیه و سلبیه‌ای را که در آن‌ها آمده استخراج کنید.

تفکیک

به مناجات زیبای زیر توجه کنید. در این مناجات، شاعر از صفات ثبوتی و سلبی استفاده کرده است. این صفات را مشخص کنید و از یک دیگر تفکیک نمایید.

ملکا

ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی — نروم جز به همان ره که توام راهنمایی

همه درگاه تو جویم همه از فضل تو پویم — همه توحید تو گویم که به توحید سزایی

تو حکیمی، تو عظیمی، تو کریمی، تو رحیمی — تو نماینده فضلی تو سزاوار ثنایی

بری از رنج و گدازی بری از درد و نیازی — بری از بیم و امیدی بری از عیب و خطایی

نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی — نتوان شبه تو جستن که تو در وهم نیایی

نبُد این خلق و تو بودی نبُود خلق و تو باشی — نه بجنبی نه بگردی نه بکاهی نه فزایی

همه عزّی و جلالی همه علمی و یقینی — همه نوری و سروری همه جودی و سخایی

همه غیبی تو بدانی، همه عیبی تو بپوشی — همه بیشی تو بکاهی همه کمی تو فزایی

احدٌ لیس کمثله صمدٌ لیس له ضد — لمن الملک تو گویی که مر آن را تو سزایی

لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید
مگر از آتش دوزخ بودش روی رهایی

سنایی

بخش دوم

خودسازی

تردیدی نیست که سازندگی درونی انسان و اصلاح نفس او در سعادت فردی و اجتماعی، دنیوی و اخروی او نقش بسزایی دارد. اگر انسان تمامی علوم و فنون را تحصیل کند امّا از تسلط بر نفس خود ناتوان باشد، از رسیدن به سعادت و کمال باز می‌ماند.

تمامی پیشرفت‌های علمی و صنعتی، درصورتی که همراه با اصلاح درون نباشد، مانند کاخ‌های سر به فلک کشیده‌ای است که بر بالای کوه آتشفشان بنا شده باشد. از این رو، در تعالم دینی تربیت روحی و اخلاقی انسان، یعنی برنامه «انسان‌سازی» در رأس کلیه برنامه‌ها قرار دارد.

آن‌چه توجه به آن ضروری است این است که ایمان همچون بذری است که چون در دل انسان قرار گیرد، برای رشد و بقاء خود محتاج زمینه‌ای مساعد است وگرنه تباه شده از بین می‌رود، به‌طوری که کم‌ترین تمایلات ناروا در تضعیف آن مؤثر و در تغییر سرنوشت انسان منشأ اثر است. بنابراین، صفات اخلاقی در حفظ و پرورش یا تضعیف و انهدام ایمان نقش بسزایی دارند. از طرف دیگر، ایمان به مبدأ و معاد، به‌وجودآورنده‌ی مکارم اخلاقی و کمالات روحی است. از این رو می‌توان نتیجه گرفت که ایمان و کمالات اخلاقی اثر دوجانبه بر روی هم دارند. لذا می‌توان به اهمیت سازندگی اخلاقی در سرنوشت انسان پی برد.

در درس‌های آینده ما سعی خواهیم کرد مباحثی را در زمینه‌ی تربیت اخلاقی انسان به اختصار مورد مطالعه قرار دهیم تا به دنبال مباحث خداشناسی، اخلاق مناسب با آن را بیاموزیم و همراه با سازندگی فکری و اعتقادی، به سازندگی روحی و معنوی خویش بپردازیم.

درس هشتم

نیازهای انسانی

برنامه‌ی خودسازی نیازمند شناخت خود و ابعاد وجودی خود است؛ زیرا تا وقتی خود را به درستی نشناخته باشیم، نمی‌دانیم چه چیزی برای ما مفید و چه چیزی زیان‌آور است. چه چیزی ما را به سعادت می‌رساند و چه چیزی از سعادت دور می‌کند. از این رو در این درس می‌خواهیم بدانیم که:

۱ـ چه استعدادها و نیازهایی در انسان هست؟

۲ـ این استعدادها و نیازها چه رابطه‌ای با هم دارند؟

خلقت انسان به‌گونه‌ای است که دارای دو بعد «مادّی» و «الهی» است. انسان در بعد طبیعی خود که همان جنبه‌ی جسمانی اوست، با سایر موجودات زنده از جمله حیوان شریک است. امّا بُعد الهی وجود او که وی را از سایر موجودات ممتاز می‌گرداند، مخصوص انسان است. پس انسان به علّت دارا بودن بُعد طبیعی دارای یک عده نیازها، تمایلات و کشش‌هاست (کشش‌های غریزی) هم‌چنان‌که به دلیل دارا بودن جنبه‌ی الهی، دارای نیازها و تمایلات دیگری است.

تفکیک

انسان دارای تمایلات و کشش‌هایی نظیر: میل به غذا، گرایش به عدالت، میل جنسی، انسان دوستی، گرایش به حقیقت، علاقه‌ی به تفریح، میل به قدرت، گرایش به زیبایی، میل به استراحت، گرایش به پرستش، علاقه به ثروت و مانند آن است.

۱ـ این تمایلات را از نظر مادی یا الهی بودن از یک‌دیگر تفکیک کنید.

مادی	الهی

۲ـ آیا تمایلات دیگری می‌شناسید که در این دو دسته قرار بگیرند؟

۳ـ این دو دسته تمایلات چه تفاوت‌هایی با یک‌دیگر دارند؟

۴ـ آیا می‌توان فقط یک دسته این تمایلات را هدف قرار داد؟

۵ـ اگر بخواهیم به هر دو دسته از گرایش‌ها توجه کنیم، کدام گزینه درست است؟ توضیح دهید:

الف: توجه مساوی به هر دو دسته

ب: اصل قرار دادن تمایلات مادی

ج: اصل قرار دادن تمایلات الهی

در میان دو بی نهایت

آن‌چه از تعالیم دینی در زمینه شناخت انسان برمی‌آید، و تجارب ممتد تاریخ بشری نیز آن را تأیید می‌کند، این است که آدمی در میان دو بی‌نهایت، همواره در نوسان است. از سویی به علت دارا بودن استعدادهای عالی، می‌تواند از ملایک نیز برتر شود. از سوی دیگر در صورت غفلت از جنبه‌ی معنوی و تسلیم کامل به زندگی حیوانی، از حیوانات نیز پست‌تر گردد.

بنابراین، از دیدگاه انسان‌شناسی الهی، هم عالی‌ترین مراحل کمال و سعادت می‌تواند نصیب انسان شود و هم پست‌ترین مراحل (که همانا محرومیت از رحمت الهی است) و این، خودِ انسان و اراده آزاد اوست که باید بر سر این دوراهی، دست به انتخاب زند و سرنوشت جاودانی خود را با گزینش و انتخاب خود تعیین کند.

هر عملی که در این عالم به اراده و اختیار آدمی انجام می‌پذیرد، در حکم دانه‌ایست که در زمین زندگی انسان کاشته می‌شود و در جهان آخرت میوه و بَر می‌دهد و برای انسان بهره و نصیبی جز آن‌چه با تلاش و کوشش خویش به‌دست می‌آورد، نیست. هر کسی آن درِوَد عاقبتِ کار که کشت.

حریم انسانیّت

از آن‌چه گفته شد این نتیجه را می‌توان گرفت که آدمی برای این‌که بتواند گام در عالم انسانیت و کمال بگذارد و از آن خارج نشود، باید غرایز حیوانی و تمایلات نفسانی خود را محدود کند و از حریم لازم تجاوز ننماید، زیرا خارج شدن از این حریم و به دنبال هوی و هوس رفتن، انسان را روز به روز به سوی حیوانیّت و انحطاط سوق می‌دهد و این انحطاط نه تنها در جهان ابدی بلکه در این دنیا نیز گریبان او را می‌گیرد و نمی‌گذارد به درک سعادت حقیقی نایل آید.

طرح مسأله

می‌دانیم که انسان‌ها پاک و بدون آلودگی به گناه به دنیا می‌آیند. چه عواملی سبب می‌شوند که برخی از افراد زندگی گناه آلودی پیدا می‌کنند؟

به‌طور مثال، کسی که امروز معتاد به الکل یا مواد مخدّر است، روز اوّل تصمیم به این اعتیاد نداشت و حتی از آن بدش می‌آمد. کدام یک از رفتارها و تصمیم‌های وی سبب این انحراف شد؟

ارزش دوران نوجوانی

از آن‌چه گفتیم می‌توان به ارزش فوق‌العاده‌ی دوران نوجوانی و جوانی پی برد. در دوران نوجوانی هرکس به سبب فطرت پاک انسانی، از پاکی دل برخوردار است و این پاکی قلب سرمایه‌ی معنوی بی‌نظیری است که در اختیار هر نوجوانی قرار دارد. اگر وی از روی علم و آگاهی به ارزش این سرمایه‌ی درونی پی برد و تحت تعلیم و تربیت صحیح قرار گرفت، می‌تواند این سرمایه را حفظ کرده و در دوران حیات برای رسیدن به کمالات معنوی استفاده‌ی شایانی از آن به عمل آورد.

برخورداری از پاکی قلب نه تنها سعادت انسان را در جهان آخرت تأمین می‌کند، بلکه در زندگانی دنیوی نیز سبب می‌شود انسان از حیات خود لذّت برده و عنصری مفید و شایسته برای اجتماع باشد. پاکی دل سبب می‌شود انسان طعم شیرین معنویات و کمالات را بچشد و به یک زندگانی بی‌آلایش و سعادتمندانه دست یابد.

در دوران نوجوانی هنوز دل آلوده به انحرافات روحی و اخلاقی نشده و اگر هم اشتباهاتی در کار باشد، به‌سهولت می‌توان با آب توبه همه را شست. در این سنین، هنوز بار گناهان و آثار سوءِ اعمال بر دوش انسان سنگینی نمی‌کند، لذا با سبکبالی می‌توان در راه حق و حقیقت حرکت کرد، حال آن‌که در سنین بالاتر چنین امکانی برای انسان نیست زیرا هر بار که انسان کار خلافی مرتکب می‌شود مثلاً حقّی را ضایع می‌کند یا کسی را آزار می‌دهد یا

چشم و گوش و زبان و سایر اعضای خود را به گناه آلوده می‌سازد و ... بر سنگینی بار گناه او افزوده می‌شود تا آن‌جا که ممکن است روزی فرا رسد که دیگر نتواند به سهولت پشت خمیده‌ی خود را راست کند و خود را از آن همه بار گناه که بر عهده گرفته است، رها سازد.

بنابراین، بر هر نوجوان پاک قلبی که به سنّ رشد و بلوغ رسیده فرض و لازم است که با دقّت و هشیاری، ارزش پاکی قلب را بشناسد و به این حقیقت توجه کند که با این سرمایه‌ی معنوی باید عمری زندگی کند و با آن، سعادت دنیوی و اخروی را تحصیل نماید. طبیعی است که اگر به ارزش بی‌نظیر این سرمایه‌ی خدادادی پی بَرَد، در برابر آن احساس مسئولیت کرده و با تمام وجود در حفظ و نگه‌داری آن خواهد کوشید.

ارزیابی از خود

اکنون که شما در سنین نوجوانی به سر می‌برید، خود را ارزیابی کنید و ببینید میزان اشتیاق شما به‌خوبی‌ها چقدر است. آیا تمایل و گرایشی به سمت یک بدی در خود می‌یابید؟

در این صورت، آیا روشی برای از بین بردن این تمایل یافته‌اید؟

استعمار و ترویج بی‌بندوباری

برخلاف نظام‌های الهی که با دقت و مراقبت کامل سعی می‌کنند انسان را در مسیر مستقیم انسانیت ثابت قدم نگه دارند و روز به روز او را به سوی رشد و تعالی سوق دهند، نظام‌های غیرالهی و استعماری همواره سعی می‌کنند که انسان را از فطرت اصیل خود دور کنند و سرگرم امور پست و بی‌ارزش سازند تا بتوانند او را در خدمت خود درآورند.

یکی از شیوه‌هایی که نظام‌های استعماری همواره مورد استفاده قرار می‌دهند، ترویج بی‌بندو باری و شهوترانی در بین مردم و به‌خصوص نسل جوان است. وقتی قشر جوان در یک اجتماع به بی‌بند و باری و هوسرانی خو کرد و شب و روز به فکر خوشگذرانی و

بوالهوسی بود، طبیعی است که فکر و روح او از توجه به ارزش‌های انسانی و معنوی بازمی‌ماند و هرگز نمی‌تواند شرف انسانی و ارزش‌های الهی خود را حفظ و نگه‌داری کند.

استعمار جهانی و گروه‌های وابسته به آن‌ها، برای ترویج فساد از ابزارهای جدیدی استفاده می‌کنند. برخی از این ابزارها که باید در خدمت رفاه و آسایش انسان‌ها باشد، در دست آن‌ها به ابزاری تخریب‌کننده تبدیل شده است.

۱ـ نمونه‌هایی از این ابزارها را نام ببرید.

۲ـ استفاده‌های تخریب‌کننده از آن‌ها را بیان کنید.

۳ـ آیا خودتان برای مقابله با آن استفاده‌های مضر، برنامه‌ای دارید؟

یکی از زمینه‌های بسیار مساعد برای سوق دادن نسل جوان به‌سوی بی‌بند و باری وجود میل نیرومند جنسی است. میل جنسی که به اقتضای حکمت خداوندی در وجود انسان برای بقای نسل او نهاده شده است، در دوران جوانی، از قدرت و شدّت کافی برخوردار است و لذا کنترل و مهارکردن آن نیز مشکل است.

اگر در یک جامعه بی‌بند و باری و هوسرانی در بین نسل جوان آن شیوع پیدا کند، زمینه برای رشد و شکوفایی ارزش‌های انسانی در آن جامعه به‌کلّی از بین می‌رود و چنان جامعه‌ای از رشد و تکامل باز می‌ماند. با توجه به این اصل است که استعمار در هر کشوری گام نهاده، بی‌بند و باری، هرزگی و شهوت‌پرستی را نیز با خود به ارمغان برده است تا نخست آن‌ها را برده‌ی نفس خویش سازد و سپس این بردگان بی‌اختیار را در اختیار خویش گیرد.

تعالیم دینی برای میل جنسی حدودی را تعیین کرده‌اند تا به طرز صحیح و متعادل ارضا شود و از هر نوع لجام‌گسیختگی جلوگیری به عمل آید. برای این منظور، در روابط بین زن و مرد در جامعه حریمی قایل شده است تا روابط آن‌ها به روابط نفسانی و حیوانی

تبدیل نشود بلکه به‌صورت روابط انسانی باقی بماند[1]. بنابراین، مشارکت صحیح زن در جامعه هیچ‌گونه منعی ندارد امّا اگر این مشارکت شکلی بی بند و بار به خود بگیرد و بهانه‌ای باشد برای انواع انحرافات اخلاقی، باید به‌شدت از آن جلوگیری کرد. لازمه‌ی این که هریک از زن و مرد بتوانند در جامعه مؤثر واقع شوند این است که روابط آن‌ها، روابط انسانی باشد و زمانی روابط آن‌ها می‌تواند انسانی باشد که از هر نوع آلودگی مصون باشد و کار به بی‌بند و باری و شهوترانی نکشد.

ادیان آسمانی ارضای میل جنسی را به درون خانواده محدود کرده و پرداختن به آن را در خارج از محدوده‌ی خانواده به‌کلی منع نموده‌اند تا از غلتیدن انسان در ورطه‌ی شهوت‌پرستی جلوگیری به عمل آورند و از حریم خانواده و اجتماع حفاظت نمایند. جامعه‌ی انسانی باید جامعه‌ای باشد که در آن زمینه برای تحریک و تهییج امیال غریزی و نفسانی فراهم نباشد تا هریک از زن و مرد بتوانند در محیطی سالم و به دور از هر نوع آلودگی به انجام وظایف اجتماعی و انسانی خویش همّت گمارند.

۱ــ رعایت پوشش متین از طرف زن سبب می‌شود که ارتباطات بین زن و مرد از آلودگی و گناه مصون مانَد و زمینه برای برقراری پیوند فکری، معنوی و انسانی فراهم شود. در جوامعی که هیچ‌گونه محدودیتی در روابط زن و مرد وجود ندارد، عملاً زن به بازیچه‌ای تبدیل شده که همه گونه سوءِ استفاده اقتصادی و نفسانی از او به عمل می‌آید تا آن‌جا که هم‌اکنون در کشورهای غربی، که همه‌ی قید و بندها از میان برداشته شده است، شخصیت زن تا مرحله بازیگری در فیلم‌های فاسد، تبلیغ کالاهای تجارتی و بالاخره پرکردن جیب صاحبان سرمایه تنزل کرده است. برای جلوگیری از چنین انحطاط فاحش، و حفظ شخصیت انسانی زن، باید محدودیت‌هایی در امر پوشش و روابط بین زن و مرد در جامعه وجود داشته باشد تا از انواع انحرافات اخلاقی و اجتماعی جلوگیری به عمل آید.

پرسش

۱ــ دو جنبه مادی و معنوی انسان را شرح دهید.
۲ــ انسان چرا و چگونه پست‌تر از حیوان می‌شود؟
۳ــ نقش صفات اخلاقی را بر روی ایمان توضیح دهید.
۴ــ چرا تعالیم دینی به اصلاح نفس و سازندگی اخلاقی فوق‌العاده اهمیت قائل شده‌اند؟
۵ــ شرط لازم برای شکوفایی بعد انسانی در وجود آدمی چیست؟
۶ــ چگونه می‌توان پاکی قلب خود را حفظ کرد؟
۷ــ امتیازات دوران نوجوانی را توضیح دهید.
۸ــ برای پیش‌گیری از غوطه‌ور شدن در فساد و انحراف، چه باید کرد؟
۹ــ چرا نظام‌های استعماری به ترویج شهوترانی و بی‌بند و باری می‌پردازند؟

پژوهش

به کتاب‌هایی که درباره‌ی دوره‌ی نوجوانی و جوانی نوشته شده مراجعه کنید و ببینید که چه ویژگی‌هایی برای نوجوان ذکر کرده‌اند.

درس نهم

خودخواهی

در درس قبل آموختیم که امیال غریزی و مادی همراه با گرایش‌های الهی و معنوی در انسان وجود دارد و هر دو دسته‌ی آن‌ها برای حیات و کمال انسان ضروری است. امّا اگر این دو دسته گرایش در جایگاه مناسب و ویژه‌ی خود قرار نگیرند، فساد و تباهی انسان آغاز می‌شود و مشکلات اخلاقی پدید می‌آید.

خودخواهی یکی از غرایزی است که می‌تواند سرچشمه‌ی سایر مفاسد اخلاقی نیز شمرده شود. در این درس می‌خواهیم بدانیم:

۱ـ ریشه‌ی خودخواهی چیست و از کجا سرچشمه می‌گیرد؟

۲ـ تأثیر آن در پیدایش دیگر مفاسد اخلاقی چه‌قدر است؟

آیا می‌دانید انسان چگونه حیات خود را حفظ می‌کند و از چه راهی امور مفید را به سوی خود جلب می‌کند و امور مضر را دفع می‌نماید؟ این هدف مهم از طریق امیال غریزی صورت می‌گیرد. هر عمل غریزی یا عامل مفیدی را به طرف انسان جلب، و یا عامل مضرّی را از او دفع می‌نماید. مثلاً انسان به‌وسیله عمل غریزی غذا خوردن، انرژی لازم برای بقای حیات را جلب می‌کند و به‌وسیله‌ی خوابیدن، سموم جمع شده در بدن را دفع می‌نماید و آماده‌ی فعالیت مجدّد می‌شود. پرواضح است که در تمام فعالیت‌های غریزی، محور، «خود طبیعی» انسان است یعنی هر یک از امیال غریزی به سود «خود» انسان فعالیت می‌کند، و لذا اگر بگوییم که عصاره و چکیده، یا هدف نهایی تمام امیال غریزی در انسان، چیزی جز «**خودخواهی**» نیست، سخن نادرستی نگفته‌ایم. بنابراین، «خودخواهی» در انسان غریزه‌ای است که از دست به‌دست هم دادن کلیه امیال غریزی به‌دست می‌آید و لذا از قدرت فوق‌العاده‌ای برخوردار است.

خودکاوی

فعالیت‌های روزانه‌ی خود را کاوش کنید و ببینید که کدام دسته از فعالیت‌های شما برای حفظ حیات و بقای «خود طبیعی» است و کدام غریزه عامل و برانگیزاننده‌ی شما به سوی آن فعالیت‌هاست.

اگر خودخواهی در حال اعتدال باقی بماند و از مرز طبیعی و لازم فراتر نرود، نه تنها امر ناپسندی نیست، بلکه امری لازم است زیرا بدون آن حیات انسان از بین می‌رود. امّا آن‌چه توجّه به آن در این‌جا ضروری است این است که در دوران کودکی و پس از ظهور عقل در انسان (که به‌وسیله‌ی آن منافع خود را تشخیص داده و به آن‌ها متوجه می‌شود) به‌خصوص بعد از دوران بلوغ، خودخواهی در حدّ لازم و منطقی خود باقی نمی‌ماند بلکه به تدریج پا را از مرز طبیعی فراتر می‌گذارد و تمام عرصه‌ی فکر و روح انسان را در بر

می‌گیرد به‌طوری که با تقویت خودخواهی، انسان جز به «خود طبیعی» و منافع آن به چیز دیگری نمی‌اندیشد بلکه همه چیز را از پشت عینک منافع شخصی می‌نگرد. در این صورت است که انسان تبدیل به موجود خودخواهی می‌شود که در عالم منافع و تعصّبات خویش اسیر است. در این حال، انسان سایر استعدادهای خود را از قبیل نیروی اندیشه و تدبیر و حافظه و غیره نیز در استخدام امیال و غرایز خویش در می‌آورد و از همه‌ی آن‌ها وسیله‌ای برای ارضای هر چه بیش‌تر خودخواهی‌های خویش می‌سازد. در این حالت، خودخواهی تبدیل به یک صفت خطرناکی می‌شود که تیشه بر ریشه‌ی انسانیت می‌زند و انسان را از هر گونه رشد و تکامل باز می‌دارد. بنابراین، هر جا از «خودخواهی» به عنوان صفت مذموم یاد می‌کنیم، منظور خودخواهی غریزی نیست بلکه مرحله‌ای از خودخواهی است که از حدّ ضروری و متعادل خود تجاوز کرده است. این نوع خودخواهی، خودپرستی نیز نامیده می‌شود.

سرچشمه‌ی مفاسد

دانشمندان علم اخلاق عقیده دارند که صفت خودخواهی، تنها یک صفت در کنار صفات بد دیگر نیست. بلکه سرچشمه‌ی تمام صفات ناپسند اخلاقی از قبیل حسد، کینه، طمع، مال‌اندوزی، ریاست‌طلبی، شهوترانی، قدرت‌طلبی، خودنمایی، غرور و کبر است و همه و همه ریشه در خودخواهی انسان دارند و در صورتی که این بیماری اصلی در روح انسان درمان نشود، از بین نخواهند رفت.

به عنوان مثال، کسی که طمع در مال و ناموس دیگران دارد، یا همواره به فکر افزایش قدرت و ثروت است، یا در ورطه‌ی شهوترانی فرو می‌رود، یا حسد کسی را در دل دارد و... در تمام این موارد اگر دقت شود، معلوم خواهد شد که انگیزه‌ی او جز «توجه به خود» چیز دیگری نیست.

حتماً شما در پیرامون خود کسانی را دیده اید که:

حسود است و از دیدن پیشرفت و موفقیت دیگران رنج می‌برد،

یا طمع در مال دیگران دارد،

یا به دیگران تهمت می‌زند و پشت سر آن‌ها غیبت می‌کند،

یا رسیدن به قدرت را به هر وسیله هدف قرار داده است،

یا ارزش‌های دیگران را بی‌ارزش جلوه می‌دهد،

یا می‌خواهد بر دیگران ریاست کند؛

حالات این گونه آدم‌ها را بررسی کنید و ببینید که این صفات چه رابطه‌ای با خودخواهی دارند.

بنابراین، سرچشمه‌ی همه صفات ناپسند اخلاقی «توجه به خود» است و لذا برای مبارزه با صفات زشت اخلاقی باید با این سرچشمه فساد به مبارزه پرداخت وگرنه هرگونه اقدامی در جهت مبارزه با صفات منفی جنبه‌ی سطحی و موضعی خواهد داشت و منتهی به اصلاح اساسی و بنیادی نخواهد گردید. به عنوان تشبیه می‌توان چنین گفت : اگر کسی کرم‌هایی را که در لجن‌زار به‌وجود می‌آیند یک یک گرفته و از بین ببرد، باز به علّت مساعد بودن شرایط، کرم‌های دیگری به‌وجود خواهد آمد و محیط از کرم تصفیه نخواهد گردید. امّا اگر او لجن را خشک کند، تمامی کرم‌ها به خودی خود از میان خواهند رفت. خودپرستی در انسان نیز شبیه همان لجن است که اگر از روی علم و اراده و ایمان از بین نرود، امکان پارسایی واقعی وجود نخواهد داشت و در نتیجه، انسان از رسیدن به کمال باز خواهد ماند.

خودخواهی در دوران بلوغ

انسان وقتی دوران کودکی را پشت‌سر می‌گذارد، با تقویت قوای جسمی، غرایز نیز به‌تدریج تقویت می‌شوند. در دوران بلوغ رشد و تقویت غرایز شدّت بیشتر و کامل‌تری

می‌یابد و جهشی در رشد و تکامل قوای جسمی، غریزی و عاطفی انسان به‌وجود می‌آید و شخص آمادگی رشد فکری و معنوی بیشتری پیدا می‌کند. در این حال، با رشد سریع غرایز، خودخواهی نیز که با تکیه بر غرایز به‌وجود می‌آید، شدّت بیشتری می‌یابد. از این رو، یکی از خصوصیات دوران بلوغ، رشد سریع و تقریباً ناگهانی خودخواهی است. در این دوران، به‌تدریج توجه انسان به سوی «خود» جلب می‌شود و حالت بی‌خبری از خود که در دوران کودکی وجود داشت به‌تدریج از میان می‌رود. لذا می‌توان گفت که **دوران بلوغ مرحله‌ی بسیار حسّاس و مهّمی در زندگی انسان به‌شمار می‌رود.** اگر تعلیم و تربیت و ارشاد انسان در این مرحله صحیح و کامل نباشد و شخص از آگاهی‌های لازم برخوردار نگردد، ممکن است در ورطه‌ی غرایز و شهوات و خودخواهی غوطه‌ور شده و روز به روز از عالم انسانیّت فاصله بگیرد و از رسیدن به رشد فکری و تکامل روحی باز ماند.

امّا اگر در دوران بلوغ شخص با آثار سوءِ خودخواهی آشنا شود و تعلیمات لازم را از مربیان شایسته دریافت نماید، و از همان ابتدا از احوال درونی خود مراقبت به عمل آورد، می‌تواند گریبان نفس خود را از آلودگی به این مرض روحی نجات دهد و روز به روز در جهت پارسایی و تکامل پیش برود.

مقایسه

درباره‌ی حالات روحی و شخصیتی خود و برخی از همسالان خود که مدت‌هاست با آن‌ها دوستی دارید، فکر کنید و این حالات را در سال اوّل راهنمایی با سال اوّل متوسطه مقایسه کنید و ببینید که چه تغییراتی در آن‌ها شکل گرفته است.

مظاهر خودخواهی در زندگی روزمرّه

برای این‌که با آثار این میل و صفت در زندگی انسان بیشتر آشنا شویم، بهتر است به ذکر نمونه‌هایی از مظاهر خودخواهی در زندگی روزمرّه اشاره نماییم. آشنایی با این موارد از

آن جهت اهمیت دارد که می‌توانیم با شناخت و تحلیل آن‌ها، خود را از گرفتار شدن در دام این قبیل امور زشت نجات دهیم.

اگر در زندگی انسان‌ها دقت کنیم، خواهیم دید که هر یک از آن‌ها با ناملایمات و سختی‌هایی دست به گریبانند که بسیاری از آن‌ها از ناحیه‌ی همنوعان آن‌ها ایجاد شده‌است. حقیقت این است که هر کس از ناحیه دیگران آزارهای مستقیم و غیرمستقیم فراوانی را تحمّل می‌کند و غالباً خود نیز منشأ آزارهایی برای دیگران است.

علّت این امر را جز در «خودخواهی» نمی‌توان سراغ گرفت یعنی به جهت نبودن تربیت صحیح، برخی از افراد تنها به خود و نزدیکان خود می‌اندیشند و توجّهی به دیگران و منافع و حقوق آن‌ها ندارند. گوئی خود را محور عالم می‌شناسند و در عمق دل خود خواستاراند که همگان در خدمت آن‌ها و برای آن‌ها باشند. از این‌رو، وقتی منافع آن‌ها با حقوق دیگران برخورد پیدا می‌کند، به‌راحتی حقوق دیگران را زیر پا می‌گذارند.

به‌طور مثال کسی که هنگام سوار شدن به اتوبوس رعایت نوبت نمی‌کند، یا هنگام رانندگی برای این‌که سریع‌تر به مقصد برسد با بوق‌های ممتد اسباب آزار دیگران را فراهم می‌کند و مقررات رانندگی را زیر پا می‌گذارد، فقط به خود و منافع خود می‌اندیشد و به رفاه و آسایش دیگران توجه ندارد.

جامعه‌ی پیرامون خود را مورد مطالعه قرار دهید و ببینید که خودخواهی انسان‌ها در محیط‌های زیر به چه صورت‌هایی بروز پیدا می‌کند.

۱ـ در محیط خانواده

۲ـ در محیط مدرسه

۳ـ در محیط بازار و خرید و فروش کالا

به‌راستی، انسان‌ها چه موقع جایی برای دیگران در زندگی خود بازخواهند کرد وحقوق

آنان را مراعات خواهند نمود؟

حقیقت این است که تا انسان از عالم «خود» بیرون نیاید و خودخواهی را در وجود خود تعدیل ننماید، نمی‌تواند جز خود به چیز دیگری نیز بیندیشد و به چیزی جز خود و هوس‌های خود دل ببندد. حتی انسان تا از خودپرستی رها نشود به خداپرستی نمی‌رسد. بدون رها شدن از خودخواهی، امکان رشد و تکامل حقیقی برای انسان وجود ندارد. بعد از تعدیل خودخواهی است که می‌توان در عالم انسانی به پیشرفت‌هایی نائل آمد.

در منطق انسان خودخواه چیزی خوب است و درست، که به نفع او باشد و چیزی بد است و نادرست، که به ضرر او باشد. خودخواهی نه تنها دل‌ها را به‌هم نزدیک نمی‌گرداند بلکه آن‌ها را از هم دور می‌سازد. او دیگران را نه برای خودشان بلکه به‌خاطر سودی که از آن‌ها می‌رسد، دوست می‌دارد و اگر روزی سودی از آنان نصیبش نشود، پشت بر همه آن‌ها می‌کند. نیکی‌های دیگران و خدمات و زحمات آنان را ارج نمی‌نهد و همه را موظف به خدمتگزاری در حق خود می‌شناسد. او عیب‌های خود را نمی‌بیند هم‌چنان‌که امتیازات دیگران را نمی‌تواند ببیند و ... این‌ها و بسیاری صفات زشت دیگر، همه از آثار «اسارت درخود» و خودخواهی است.

نتیجه‌گیری

از آن‌چه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که اولین و بزرگ‌ترین دشمن انسان، در درون او آشیان دارد. از این‌رو اولین جهاد و مبارزه‌ای که باید صورت گیرد، جهاد و مبارزه‌ی با خود است. هیچ جهادی به پای جهاد و مبارزه‌ی با «خود» نمی‌رسد. تمام مفاسد اجتماعی و رذایل اخلاقی از آن‌جا ناشی می‌شود که انسان‌ها بازیچه نفس خویش هستند و با این دشمن درونی به مبارزه برنخاسته‌اند.

مبارزه یا خودخواهی در معنی مبارزه با همه‌ی رذایل اخلاقی است و مبارزه با هریک از صفات ناپسند، مبارزه با خودخواهی است. در درس آینده درباره‌ی مبارزه با خودخواهی سخن خواهیم گفت.

پرسش

۱ــ غریزه خودخواهی در انسان چگونه به‌وجود می‌آید؟

۲ــ آیا خودخواهی را بکلّی باید در وجود خود از بین برد؟

۳ــ خودخواهی در چه صورت زشت و مذموم است؟

۴ــ نقش بلوغ در رشد و تقویت خودخواهی را توضیح دهید.

۵ــ آیا خودخواهی همان خودپسندی یا غرور است؟

۶ــ پاره‌ای از خصوصیات اصلی انسان‌های خودخواه را برشمارید.

پژوهش

۱ــ چند صفت زشت اخلاقی را انتخاب کرده و نشان دهید که ریشه در خودخواهی دارد.

۲ــ صفت حسد را ریشه‌یابی و تحلیل کنید و منشأ پیدایش آن را توضیح دهید.

۳ــ در این مورد تحقیق کنید که آیا پیشرفت علم و صنعت به تنهایی توانسته است انسان را از خودخواهی نجات دهد؟ چرا؟ نمونه‌هایی برای نظر خود ذکر کنید.

درس دهم

مبارزه با خودخواهی

نگاهی به وضع رقّت‌بار جهان به‌خوبی نشان می‌دهد که مکتب‌های گوناگون بشری در مبارزه با خودخواهی آزمایش خود را داده و متأسفانه کوچک‌ترین موفقیتی در این زمینه به‌دست نیاورده‌اند. این مکتب‌ها گرچه می‌توانند انسان را بر دشمن‌های بیرونی بشورانند، امّا هرگز قادر نیستند او را در برابر حیوانیّت خویش برانگیزند و در عرصه‌ی مبارزه با دشمن درونی یاری دهند.

در این درس می‌خواهیم بدانیم که ادیان الهی چه راه‌ها و روش‌هایی را برای مبارزه با خودخواهی به انسان‌ها نشان می‌دهند.

۱ــ ایمان به خدا و روز بازپسین

به‌طوری که در درس قبل گفتیم، خودخواهی میل و غریزه‌ای است که سرتاسر وجود انسان را در برگرفته و بر کلیه‌ی افکار و روحیات انسان سایه افکنده است. طبیعی است که با چنین میل نیرومندی جز در سایه‌ی نیرویی عظیم‌تر نمی‌توان مقابله کرد. این قدرت عظیم روحی و معنوی جز «ایمان» به خدا و آخرت نمی‌تواند باشد. زیرا تنها ایمان است که در عمق دل انسان رسوخ می‌کند و سرتاسر وجود او را دربر می‌گیرد.

ایمان به خدا و جهان دیگر توجه انسان را از دایره‌ی تنگ «خود» خارج می‌سازد و هدف با عظمتی را در افق حیات او قرار می‌دهد. **انسان تا هدف بزرگ و مقدّسی نیابد، قهراً در دام هدف‌های پست و بی‌ارزش گرفتار است.** آن‌گاه که میدان دید انسان از دایره‌ی تنگ ظواهر فراتر رفت و متوجه مبدأ هستی شد، در این صورت او پایگاه مهمّی برای خارج شدن از حوزه‌ی جاذبه‌ی «خود» به‌دست آورده است. در این حال، او می‌تواند دل از «خود» کنده و خداپرستی را به‌جای خودپرستی برگزینند. امّا هدف‌های دیگر هر قدر هم ظاهراً بزرگ باشند چون نمی‌توانند در عمق روح انسان رسوخ کنند و قدرتی روحانی در اختیار او قرار دهند، قادر نخواهند بود او را در غلبه بر خود یاری دهند. در این قبیل موارد، حداکثر کاری که صورت می‌گیرد این است که شکل خودخواهی عوض می‌شود امّا از بین نمی‌رود.

تطبیق

درباره‌ی یکی از پیامبران الهی تحقیق کنید و ببینید که چگونه ایمان وی به خدا و روز بازپسین خودخواهی را از وجودش خارج کرده است.

۲ــ خالص کردن اندیشه و عمل

می‌دانیم که از نظر تعالیم دینی تنها عملی مقبول است که به خاطر خدا و برای اطاعت از امر او صورت پذیرد. هر عملی که به خاطر خدا نباشد و نیّت انسان آلوده به شائبه‌ها و

ناخالصی‌ها باشد، اگر چه ظاهراً نیکو و شایسته هم باشد، فاقد ارزش و اعتبار است و هیچ‌گونه نتیجه‌ی معنوی به‌دنبال ندارد.

رعایت اصل «اخلاص» و «قصد نزدیکی به خدا» که مهم‌ترین مسئله برای مؤمنین است، سبب می‌شود هر قدمی که انسان در زندگی برمی‌دارد برای خدا باشد نه برای خود. کسی که به اقتضای ایمان تسلیم امر خدا می‌شود و در برابر دستورات او از میل و هوس شخصی خود صرف‌نظر می‌کند، همین امر او را قدم به قدم از خودخواهی دور می‌کند. هرگاه ما بر خلاف میل و هوس خود عمل می‌کنیم، همین مخالفت با خواسته‌های نفسانی اراده‌ی ما را تقویت می‌کند و ما را در پیروزی بر خود یاری می‌رساند، و چون یک خداشناس واقعی در سراسر زندگی خود مطیع اوامر خداوندی است، لذا هر بار که تسلیم دستور خدا می‌شود، بر قدرت اراده او افزوده می‌گردد و یک قدم به درگاه الهی نزدیک‌تر می‌شود و بالاخره بیشتر به وارستگی از خود نائل می‌گردد.

ارزیابی از خود

آیا تاکنون پیش آمده است که میان فرمان خدا و میل و خواست خود قرار گرفته و ناچار باشید یکی را انتخاب کنید؟ در صورتی که فرمان خدا را بر میل خود ترجیح داده باشید، حالت روحی شما چگونه بوده است؟

۳ــ بصیرت و آگاهی

آشنایی با حقایق و تحصیل علم و بصیرت سبب می‌شود انسان به آثار شوم خودخواهی و رذایل اخلاقی و نفس‌پرستی در زندگی دنیوی و اخروی خود واقف شود و زشتی این صفت پلید را بهتر دریابد. **طبیعی است که هر چه معرفت و آگاهی انسان به زشتی یک عمل بیشتر باشد، به همان اندازه در مبارزه با آن موفّق‌تر است** یعنی همین علم و آگاهی، بر قدرت

اراده‌ی او می‌افزاید و او را در مهار کردن آن یاری می‌رساند. اراده‌ای که متکی بر بصیرت و آگاهی نباشد از قدرت چندانی برخوردار نیست و به‌زودی از بین می‌رود امّا بصیرت و معرفت پشتوانه‌ی محکمی برای اراده به‌شمار می‌رود.

ذکر آثار

سه مورد از آثار خودخواهی را که در زندگی انسان‌ها مشاهده کرده‌اید یادداشت کنید.

۴ــ تعیین حریم برای غرایز

حس خودخواهی که با تکیه بر غرایز به‌وجود می‌آید، در صورتی‌که غرایز از مرز طبیعی و لازم خود تجاوز کنند، تقویت می‌یابد و تمام فکر و روح انسان را به خود متوجه می‌گرداند. از این‌رو برای مهار کردن خودخواهی باید از زیاده‌روی در ارضای غرایز پرهیز کرد مانند زیاده‌روی در خوردن، خوابیدن، میل جنسی و ...

بررسی

دانشمندان اخلاق راه‌هایی برای کنترل غرایز پیشنهاد کرده‌اند، از جمله‌ی این راه‌ها:

۱ــ انجام اعمال طبیعی مانند خوردن، خوابیدن و تفریح کردن برای خدا

۲ــ احساس حضور خدا

بررسی کنید که این دو راه چگونه در کنترل غرایز تأثیر دارند؟

۵ــ تحصیل فضایل اخلاقی

ادیان آسمانی در طی تعالیم خود نه تنها پیروان خویش را از آثار و مظاهر خودخواهی

نجات می‌دهند بلکه در عین حال آن‌ها را به‌سوی فضایل و کمالات اخلاقی نیز سوق می‌دهند فضایل اخلاقی از قبیل گذشت و انفاق و ایثار و خیرخواهی و ... همگی در نقطه‌ی مقابل خودخواهی قرار دارند و مبتنی بر «دیگرخواهی» هستند. از این‌رو، سعی در تحصیل آن‌ها خودبه خود در تقلیل خودخواهی نیز منشأ اثر واقع می‌شود.

آن‌چه باید در این‌جا به آن توجه داشت این است که توصیه‌ی تعالیم دینی به تحصیل فضایل تنها یک نصیحت بی‌پشتوانه نیست بلکه دین آسمانی نخست ایمان به مبدأ و معاد را در دل‌های پیروان خود تثبیت می‌کند و سپس براساس این پشتوانه، زمینه را برای تحصیل کمالات اخلاقی فراهم می‌آورد به‌طوری که پیروان حقیقی دین از روی میل و رغبت در تحصیل فضایل و انجام اعمال خیر می‌کوشند و در این‌راه بر همدیگر سبقت می‌جویند تا بر مراتب ایمان خود بیفزایند و در جهان ابدی به سعادت جاودانی نائل شوند.

البته نباید فراموش کرد که این آثار و نتایج نصیب کسی می‌شود که از روی ایمان تسلیم اوامر الهی شود و حقیقت را فدای هوس‌های خود نکند.

از آن‌چه گفته شد می‌توان دریافت که یک انسان واقعی نمی‌تواند تنها در اندیشه‌ی خود باشد و احیاناً برای تأمین منافع خود، حقوق دیگران را نادیده بگیرد. پیشوایان دین فرموده‌اند : آن‌چه را برای خود می‌خواهید، برای دیگران نیز بخواهید.

این دستور نشان‌دهنده این است که تنها خارج شدن از خودخواهی کافی نیست بلکه به‌دنبال آن باید به تحصیل فضیلت نیز پرداخت. مقدم شمردن دیگران بر خود (البته شایستگان) نه تنها خارج شدن از خودخواهی بلکه تحصیل فضیلت اخلاقی است.

به نظر شما کدام‌یک از فضایل اخلاقی زیر تأثیر بیشتری در مبارزه با خودخواهی دارد؟

۱ـ شجاعت ۲ـ راستگویی ۳ـ تواضع ۴ـ ایثار

پرسش

۱ــ آیا مکتب‌های بشری توانسته‌اند انسان را از قید «خود» آزاد کنند؟ چگونه آن‌را ثابت می‌کنید؟

۲ــ نقش ایمان را در مبارزه با «خود» توضیح دهید.

۳ــ نقش آگاهی و بصیرت را در مبارزه با خودخواهی توضیح دهید.

۴ــ چرا کبر و غرور با عبادت خدا نمی‌سازد؟

پژوهش

درباره‌ی سرگذشت انسان‌های خودخواه تحقیق کنید و نتیجه‌ی آن را در کلاس ارائه دهید.